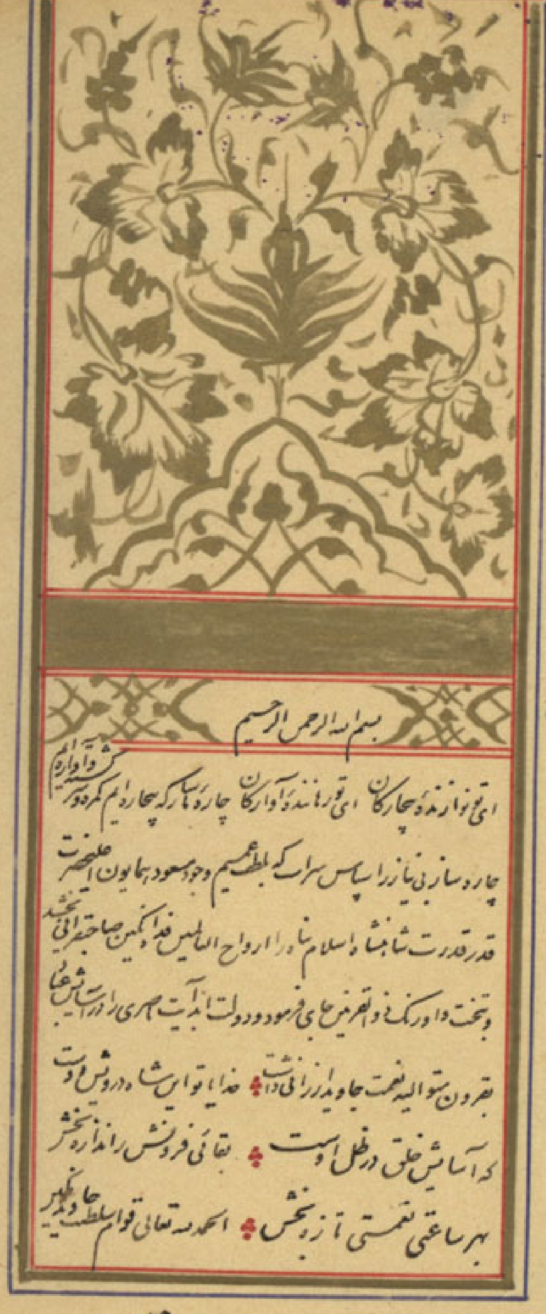


بسم الله الرحمن الرحیم

ای نوازندهٔ بیچارگان ای قرار دهندهٔ آوارگان چارهٔ ما که بیچاره‌ایم کرم گستر و آواره‌ایم
چاره‌سازی بی‌نیاز را سپاس سزاست که بلطف عمیم وجود مسعود همایون اعلیحضرت
قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه ارواح العالمین فداه که بمکین صاحبقرانی بخشید
و تخت دارا و اورنگ و تاج فریدون را مسعود و دولت ابدآیت همایون را در آسایش عباد
بقرون متوالیه نعمت جاوید ارزانی داشت ❁ خدایا تو این شاه درویش دوست
که آسایش خلق در ظل اوست ❁ بقای فرونش را اندازه بخش
هر ساعتی نعمتی تازه بخش ❁ الحمد لله تعالی قوام سلطنت و مدار جهانگیری

چون

چون نظام دولت ابد تمکین رونقی بکمال دارد و امروز برای این مردم
آن سعادت و شرافت حاصل است که مربی ارباب کمال خداوند جاه و جلال
حضرت اشرف مستطاب اجل امجد افخم وزیر اقدس اعظم امین السلطان
متع الله المسلمین بطول بقائه در تحصیل آسایش عموم بخصوص دعاگوی دولت
ملکوتی صفات همایون خلد الله ملکه و سلطانه در مسند صدارت عظمی
بوجود حق شناس شاهنشاه پرست زحمت را بر راحت مقدم داشته و تحمل
بسی زحمتهای خداجوئی دارند که در هر دو عالم عزیز خدا شناسند خدایش
در عوض خداجوئی دنیا و اهل دنیا را در خدمتش مطیع ساخته که در حدیث قدسی
میفرماید یا دنیا اخدمی من خدمنی و استخدمی من خدمک لمؤلفه الحقیر
تا هست جهان تو صدر باشی ❁ در حضرت شه بصدر باشی
خانه‌زاد بی خانه راد تقی عنوان نگار پسر مرحوم رئیس محمد [illegible] علی
اول منشی دیوان رسایل خاصهٔ همایونی عمری در خدمتگذاری تحریرات
دیوانی زیر دست پدر بعلم صدق و دانش و راستی و نسبت پرستی قیام
واقدام ورزیده و در امور تهیه و نگارشات مطالب سرحدیه و کتاب [illegible]

با ابتهاجات وافره دارای فرامین و احکام لازمه و تصدیقات بجا قدردان آمد
مخدوم ثم الحمدلله همیشه بکمال رغبت طالب است همانطور که اغلب از فضلا
از روزگار و اهل دنیا شکایات داشته و رسایل شکوی نوشته اند
در مقابل این نعم الهیه که برای آحاد و افراد انس از پرتو وجود مبارک
خداشناس ارواح العالمین له الفداء حاصل است خانه زاد کمترین
شکر عرضه دارد ❁ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ❁ الحق در این دعوی
سجل حقیت را این بنده بسپرده که خدا میفرماید ولئن شکرتم لازیدنکم
بشکرانه اقبال ابد مهد سعید قطعها نوشت برای کتابخانه مبارک که کلام الله مجید
و مرقعها و قطعات قاب آینه ترتیب داده و کتب متعدده بروزگار سعادت
یادگار گذاشت و بارث و اکتساب چون هشتاد ادا قدم در فنون خطاطی
از کتیبه تا رقم غبار بر امثال رجحان یافت و در نشر فضایل اقدسیه آثار
تربیت ملوکانه بکمال تجاوز شب و روز نیاسود و جلد اول شرح مثنوی را
از ترکی پارسی ترجمه کرده بنام نامی صدر اقدس با تاریخیه اقدسیه موسوم
ساخت و در تقدیم آن بقبول مستدعیات خلا بانه با صدور دستخط مبارک

در ذیل

در ذیل بزرگواری و اعطاف و الطاف حضرت مستطاب اجل اکرم
بندگان آقای امین الملک دام الله اجلاله العالی باختصاص جاروب کشی
آستان مبارک سر افراز آمد ❁ امین الملک شه آن مظهر عقل
که نظم ملک شه زو شد مسلم ❁ خدایش داده اقبال [illegible]
که بوده در خداجوئی معظم ❁ اکنون دو سال است که متشکر
این اختصاص بعقل ناقص و زبان کلیل بتصدیق عموم فضلای عجم
محسود اماثل و اقران و مغبوط اباعد و سحبان گردیده و بعون الله
از تقرب حضرت و مستعدین مرحمت است برادری از [illegible]
بقوه استماع اعلی مخصوص در خط کلام الله و آموزش قواعد
عربیه و علم قرائت و مطالب دیگر رنج برده با صغر سن دقیقه از ادا
و فرایض نمک شناسی غفلت ندارد و در شمار خاصان آل عبا
علیهم الصلوة انماها و من التحیات ازکاها دعاگوئی متذکر است
عزیزالله غلام زاده بتربیت آفتاب اقبال در سن هشت و نه سال
بدرس و مشق چاکری کتاب و قطعه تقدیم نموده و مورد این مرحمت آمد

که بسبیل فی المحرم سنه ۱۲۹۰ امسال که ده و اند از قرن دویم ناصری میگذرد

بسبیل معهود سه ماه سرخرمن را استیذان نموده مرخص خانه شده بساوجبلاغ

برای سرکشی بمولات چاکرانه و علاقهٔ رعیتی رفت بعد از انقضاء مدت

مرخصی بفرایض چاکری و زیارت آستان اقدس عودت نمود از

خط پدر و سپر دعای ایام هفته نوشته جلد آن را بعکس مبارک موشح

داشته بطور ارمغان راه آورد تقدیم کرد **مثنوی** که برای تو دل و جان آوردم

زیره را من سوی کرمان آوردم ❁ در موقع استر خاص بساوجبلاغ نیز

قطعهٔ باسم غلامزاده عزیزالله بخاکپای اعلی و کتاب دعائی بخط حاج

مبارکه و حضور مبارک حضرت اشرف وزیر اقدس اعظم روحنا فداه

فرستاد و عزیزالله غلامزاده بوعدهٔ منصب منشی گری و یکصد تومان

مواجب او از صرف جیب مبارک مستظهر شده بکمال امیدواری

بساوجبلاغ رفته و در این مدت شب و روز چیز نوشته در حق خانه‌زاد دیگر

برادر این غلام ملا عباسعلی اعمی نیز منتظر است که بیست خروار از خانواری

موقوف این غلام را از محل تخفیفات خالصهٔ ساوجبلاغ در حق او مستمری بنهند

که یکصد نفر

که یکصد نفر صغیر و کبیر نان خور دعاگو از تصدق فرق فرقدسای مبارک

بترفیه و آسایش باشند تا خدا چه بخواهد و همت والانهمت چه اقتضا فرماید

خانه‌زاد دو نفر والده است که در مظان اجابت دعوات از این

بوجود مبارک دعا کرده‌اند دندان بدهان هیچیک نمانده مدتهاست

آرزو دارند که دعای وجود مقدس را در اراضی مقدسه بجای آرند

بعون‌الله اکنون بزیارت ارض اقدس و مشهد مقدس عازمند

بشکرانهٔ اینکه الحمدلله المتعال بساعدت بخت و رهبری سعادت

در جرگ خدام آستان رفعت بنیان حضرت اشرف امجد وزیر اقدس

اعظم دامت شوکته العالی منسلک داشته محض دعای بقای وجود مبارک

در زیارات مخصوصه خود مرخصی حاصل نموده حاضر میشود و با اینکه

زاد و راحله ندارد توکل بخدا و توسل ائمه هدی را بهترین راحله و زاد

میشمارد در این توکل و توسل ترجمهٔ اقتباس از فرمایشات حضرت

یعسوب الدین امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابیطالب

صلوات الله و سلامه علیه را از جار و اثر چاریار عبودیت خود قرار

و این ترجمهٔ باب شریف را که دارای انواع حکم عقلیه و نقلیه و مراتب علمیه
بلاغت و براعت استهلال که در توحید دیباچه تعلیم رسیده بچاره ساز
سمی میدارد و از خلاق رئوف چاره‌ساز مسئلت مینماید که بفضل ذات
سبحانی این سفر توکل و توسل را بوسعت و نعمت دنیا و آخرت
مقرون و مشفوع توفیق عطا فرماید که در آستانهٔ اساس مشهد فیروز مهد
مصون از زوال که قوام دوامش پاینده و آفتاب شکوهش تابنده
سجدات شکر بجای آرد آری زیارت مشهد مقدس بخلوص عقیدت
ازاله معاصی و اجابت دعوات مینماید و تحریرات آن سرحد و ثغور
بخداشناسی و شاه‌پرستی در انواع تعیش مورث برکت می‌آید
خاصه در این موقع که ایالت و فرمانفرمائی آن مملکت وسیع
بحضرت مستطاب اشرف ارفع امجد والا شاهزاده رکن الدوله
العلیه العالیه دامت شوکته الوالا مفوض و موکول است و بسمت
ولی‌نعمت زاده‌اند و در اسفار سابقه که بحکمرانی این مملکت
و مضافات مأمور آمدند پدر این غلام محمد منشی بساوجبلاغی فرمان

آن

آن مملکت وسیع فسیح را باسم مبارک این شاهزادهٔ بزرگ
که شخص سلطنت اعلیحضرت والا گهر برادرانست نوشت و بتوسط مرحوم میرزا
عبدالوهاب خان آصف الدوله که در آن وقت نصیر الدوله
لقب داشتند و در حضرت مستطاب اشرف والا وکالت کافی
مینمودند اعلی الله تعالی ظلل النور بکصد تومان رسوم فرمان مرحمت
فرمودند بعد از آن نیز چون تحریرات و احکام خراسان در دیوان
با این پدر و پسر بود همه وقت بهر تقریب که پیش می‌آمد طرف مرحمت
و رعایت این شاهزادهٔ رئوف قدردان بوده نعم الاتفاق
منتهی سعادتست هر گاه توفیق رفیق شود و بیک کرشمه دو کار
زیارت سرکار فیض آثار و فیض حضور حضرت شاهزادهٔ والا تبار
کامکار حاصل آید انشاءالله ❁ شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا
بر منتهای مطلب خود کامران شدم ❁ با دست تهی آمده‌ام زانکه نزیبد
جز دست تهی تحفه خداوند کرم را ❁ بدست تهی ترجمهٔ این باب را
از کلمات مبارکه نهج البلاغه ارمغان آن حضرت و مایهٔ توکل نمود

تالیف و تلفیق آن جسارت عیبانه ورزیده و باذن الله تعالی و اذن
رسوله و خلفائه و باجازه و لیسمع عصر برکت عزت و اقبال به تحریر اورد
اگرچه اهل فضل و بلاغت از متقدمین و متاخرین عرب و فرس
بسی شرح و تفسیر برای این کتاب مبارک نوشته اند ولی چون نیت
جز عبودیت و استفاضه نیست انشاء الله مقبول حضرت می آید
مسلم است که گنجشک نیست حریف شهباز ❁ ولی گریز ندارد ز پرورش گنجشک

باب المختار من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و یدخل فی ذلک المختار من اجوبة مسائله و الکلام القصیر الخارج فی سایر اغراضه

این باب برگزیده است از حکم عالیه حضرت ولی الله امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و داخل است در این باب
آنچه اختیار کرده شده است از جوابهای مسئلهای که از آنحضرت
پرسیده اند و از کلمات موجزه مختصره که بیرون آمده و تراوش
نموده از آن در غرضهای نصیحت شعار و شرافت اینباب

فقط

فقط با یجاز کلام و غایت فصاحت و نهایت بلاغت
که معانی معظم و مطالب مفصله را با اختصار کلمات مبارکه ادراک
مقرون میدارد و از مواعظ و نصایح یادآور میشود که تعداد آن باستعداد
ارباب مطالعه مؤثر خواهد بود و در علم معاش و معاد کما ینبغی
خواهد افزود شرافت و کمال اینست که حزب الله و گروه اهل جدال
ببلاهاتی خاص که جای تردید نباشد از مردم هوا ممتاز میدارد
و معرفی میفرماید که الا ان حزب الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

قال علیه السلام کن فی الفتنة کابن اللبون لا ظهر فیرکب
و لا ضرع فیحلب شرح ابن اللبون ولد الناقة اذا استکمل السنتین
و دخل فی الثالثة اراد تشبیه فی الفتنة بابن اللبون فی عدم
انتفاع الظالمین بک بوجه کما لا نفع فیه بظهر و لا ضرع چون اینجا
فرمایش حضرت شبیه دارد اجمالی از تشبیهات و مراتب آن عرض
عرض مینماید اگرچه بدیع و کتب بدیعیه از معاریف علوم است
و در هر عصری از استادان بزرگ در این فن شریف داد و [illegible]

قبل خلق الله خود نیز هفت سال قبل که در خدمت پدر به مباحثه عروضیه
مشغول بود کتابی در این علم نوشت و باسم یکی از مراتع مختصه خود
قزل چشمه موسوم ساخت لکن در این شرح و ترجمه نیز برای اطلاع
بعضی محسنات بمناسبت از مطالب عروض خواهد نوشت بعون الله
و حسن توفیقه رشید وطواط میگوید در تشبیهات نیکوتر آنست
که مشبه و مشبه به نیز چون بعکس تشبیه شود سخن درست و معنی آید
مانند همین فرمایش حضرت که هر گاه کسی در مقام تشبیه بگوید
شتر دو ساله مانند مرد مومن است زیرا همانطوریکه مومن قسمت را
بر خود مینگیرد شتر دو ساله نیز نه سواری میدهد و نه منقاد شتر خوارگی
میشود انهم تشبیه صحیح خواهد بود و می نویسد رعایت این مطلب لازم است
همانطور که مشبه موجود میباشد در اعیان مشبه به نیز موجود در اعیان
باشد چنانکه مومن و شتر هر دو موجود در اعیانند والبته نیکو
و پسندیده نیست انچه جماعتی از شعرا کرده اند و میکنند چیزی را
تشبیه کردن بچیزی که در خیال و وهم موجود باشد نه در اعیان

چنانکه

چنانکه انگشت افروخته را بدریای مشکین که موجش زرین باشد تشبیه کنند
نه هرگز دریای مشکین موجود است در اعیان و نه موج زرین و
تشبیهات را بهفت قسم آورده اند **اول** تشبیه مطلق و آن چنانست
که شاعر چیزی را بچیزی تشبیه کند با ادات تشبیه بی شرط و عکس
و تفضیل و غیر آن و ادات تشبیه در عربیت کاف است و کان
و مثل و تشابه و نحو و هر چیزی که بدین معنی نزدیک آید و در پارسی
چون است و مانند و گوئی و پنداری و آنچه بدینها ماند مثال
از حدیث نبوی صلی الله علیه و آله میفرماید اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم **دوم** تشبیه مشروط که چیزی را بچیزی تشبیه کرده
بشرط گوید اگر چنین بودی چنین بودی مثال از شعر تازی هو کالبحر
فی اتساع صدره و کالبدر فی ارتفاع قدره لو ان البحر
لا یتغیر مائه و البدر لا ینقص ضیائه از شعر پارسی فلان چون شیر است
اگر شیر عقل دارد و چون ابر است اگر ابر گوهر بارد **سیم**
تشبیه کنایت و آن چنانست که از مشبه کنایت کند بلفظ مشبه به

بی ادات تشبیه مثال از شعر تازی در صفت قصیده عرضت علی ملک

الغادة الحسناء والجریدة العذراء **چهارم** تشبیه تسویه و آن

چنان باشد که شاعر یک صفت از صفات خویش و یک صفت

از صفت مقصود بگیرد و هر دو را یک چیز مانند کند همچو این بیت

یکی از شعرای عرب گوید ❀ صدغ الحبیب وحالی کلاهما کاللیالی

وثغره فی صفاه ودمعی کاللآلی **پنجم** تشبیه العکس این چنان باشد

که دبیر یا شاعر دو چیز را بگیرد این را بدان و آن را بدین تشبیه کند

از نظم تازی صاحب بن عباد گوید ❀ رق الزجاج ورقت الخمر

فتشابها وتشاکل الامر ❀ فکانه خمر ولا قدح

وکانها قدح ولا خمر **ششم** تشبیه اضمار این صنعت

چنان باشد که چیزی را بچیزی تشبیه کند اما بظاهر چنان نماید

که مقصود من چیز دیگر است نه این تشبیه و در ضمیر خود مقصود

این تشبیه بود مثال از نظم پارسی امیر معزی سمرقندی گوید

گر نور مه و روشنی شمع تراست ❀ این کاهش و سوزش من از بهر چراست

گر شمع

گر شمع تویی مرا چرا باید سوخت ❀ ور ماه تویی مرا چرا باید کاست

هفتم تشبیه تفضیل و این صنعت در رساله قول چشمه من بالغات

فقیر بن الفقیر تقی بن محمد ساوجبلاغی ترجیح نام دارد چنان

باشد که شاعر چیزی را بچیزی مانند کند باز از آن برگردد و تشبیه را

بر مشبه به تفضیل و رجحان دهد رشید وطواط میفرماید **شعر**

حسبت جماله بدرا مضیئا ❀ واین البدر من ذاک الجمال

از نظم پارسی در اوایل قرن اول همایونی که بقرون متوالیه

بسته و پیوسته باد مطلعی شاهانه از افکار ابکار و تراوش خیال

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواح العالمین له الفداء

شرف صدور یافت و بتوسط مرحوم مبرور شاهزاده

محسن میرزا امیر آخور البسه الله تعالی حلل النور با تمام آن مطلع

اشارت رفت بخاطر دارم که شاهزاده مغفور مرحوم در عصر

پدرم محمد منشی ساوجبلاغی را بخانه خود دعوت نمود

اوقاتی مصروف داشته تا آن مطلع را قصیده غرا ختم

دارای صنعت لزوم ما لا یلزم که در جمیع افراد آن لفظ خورشید ذکر شده
مطلع این است **کلام الملوک ملوک الکلام** رباعی از رضی
زانکه که همه خلق جهان شب پی روز روند و خورشید سند عیان همه جا گرد
تو سخن گوئی و خورشید شکفته است سخن تو بیان بدیع خورشید ایشان
این جمله دارای صنعت تشبیه بعد از آن تفضیل و رجحان معشوق است
بخورشید از حیثیت سخن و بیان از جانب سنی الجواب علی
در آن قصیده و قطعات بعد از آن که بخطوط این پدر و پسر
از لحاظ انور همایون گذشت انعام بها بند ول افتاد و در حمتها
شامل شد خلد الله ملکه و سلطانه پس بطور تشبیه حضرت علیه السلام فرموده
باش در موقع فتنه مثل شتر دو ساله یعنی اقسام فتنه را از خود دور بگیر
که شتر دو ساله نه سواری میدهد و نه از شیر خوارکی منتفع میشود
ظهر بالفتح ضد البطن شتری که سوار شده بجائی روند ضرع بالتحریک
ضعیف و ذلیل و مطیع و منقاد **قال علیه السلام** ازری بنفسه
من استشعر الطمع و رضی بالذل من کشف عن ضره و هانت علیه نفسه

من امر

من امر علیها لسانه **شرح** این کلمات شریفه را تا برسد بکلام مبارک
اعمال العباد فی عاجلهم مرحوم ملا فتح الله در شرح پارسی خود
بیست و یک کلمه تعداد قرار داده و بجزو هر یک علیحده بفصل و معنی
نوشته ولی چون در اصل نهج البلاغه که فرمایش حضرت است
بیست و یک کلمه متعرض نیست و این بنده بعون الله با اصل موافقت دارد
فصول آنها را از هر قال علیه السلام قرار داده و از تفصیل آنها در خود
در حضرت خجل و بسیار شرمنده است که در ادای مطالب خالی از
زلل و خللی نخواهد بود امید که فضل باری عز اسمه و همت شاه اولیا
این فقیر حقیر کثیر التقصیر را در موقع عفو و غفران از شرم و انفعال
نجات فرماید بمنه وجوده و احسانه [illegible] باید کوچک و ضعیف است
و حقیر و پست گردانید نفس خود را کسی که اشعار و اظهار طمع کرد
در بعضی از لغت شعار جامه ایست ملاصق و مماس بدن و اینجا مقصود است
بمذلت و خواری کسی که برداشت پرده از بدی حال خود و ذلیل
و خوار شد برای نفس او کسی که بی فکر زبانش از روی خواهش نفس

گویا آمد یعنی کسی که زبان خود را محافظت نمود و قادر شد بضبط آن
بمرتبه که بی تامل و تفکر آنچه مشتهی طبع او بود بر زبان نراند مقدر و منزلت او
نزد مردمان باقی نماند و بسا که از جانب ایشان ایذا باو رسد همچنانکه
از جانب او ایذا با ایشان رسید پس معلوم شد که در اکثر زبان
زیان دارد و گاه موجب هلاک میشود ❁ ای زبان تو بس زیانی مرا
چون توئی گویا چه گویم مر ترا ❁ ای زبان هم آتش و هم خرمنی
چند این آتش در این خرمن زنی ❁ ای زبان هم گنج بی پایانی
ای زبان هم رنج بی درمانی ❁ راحة الانسان فی حفظ اللسان
فاعتبروا یا اولی الابصار زبان شخص انسان دشمن انسان میشود تا چه رسد
بدیگران پس از شر این همه دشمنان هیچ هادی و وسیله نجاتی نیست الا که
دست کورانه بحبل الله زن ❁ جز بامر و نهی یزدانی متن
چیست حبل الله رها کردن هوا ❁ کین هوا شد صرصری مر عاد را
خلق در زندان نشسته از هواست ❁ مرغ را پرها ببسته از هواست
ماهی اندر تابه گرم از هواست ❁ رفته از مستوریان شرم از هواست

خشم

خشم شحنه شعله نار از هواست ❁ چاه میخ و هیبت دار از هواست
هر چاره خلاص از هوا التمسک بحبل الله المتین است همان حبل الله که تیسیرا
بدست آر و جز بامر و نهی حق سبحانه و تعالی اقدام منما و در قرائت حصر
کلمه ایاک نعبد و ایاک نستعین و قرائت فاتحة الکتاب یاد آوری عموم است
که بحصر و قصر جز خدا را پرستش نباید و بجز او از کسی استعانه نشاید تا آنکه
از خود کوری را در پناه از حوادث نفسانیه و ایمن بودن از شر زبان
برای خود عصاکش و وسیله نجات بدانی البته جمیع صفات ذمیمه که
در حیله آسایش و تحصیل معاش بکار برند و فایده ندهد که المقدر کائن
کانه کوری دگر عصاکش کور دگر است واعتصموا بحبل الله جمیعا در پناه جوئی
بخدا آیتی است باهره ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
امر مبارک قرآنی است که آنچه را رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
امر آورد او را بگیرید و از هر چه نهی کرد آنرا اطاعت نمائید لازمه عبد
اطاعت مولای خود و انقیاد امر و نهی اوست و این انقیاد عبارت
از آن مرتبه است که عبد از حب مولی خود آرزوی خود را رها کند

آری در عالم مردم منبر و درخود دمی که در مقام خود پرستی فرعون عهد خویش
بوده‌اند یاد کار را گذاشته‌اند که کار قوم عاد از هوای نفس بهلاک
از باد کشید در واقع آن ریح عاصف که مامور تخریب قوم عاد بود
همان عین هوای نفس آنها بوده که بقدرت صانع قادر جل شانه
شکل صرصر یافت و بر آن مردم تاخت و همچنین در جزئیات هوای
نفس مردم موجب حبس و قید آنها میشود چه اغلب بظاهر [illegible] میشود
اغلب قصاص شرع از رو حدود و کشه عیه جاری میشود حکم قتل برای قاتل آن
عیسی بره‌ی دید یکی کشته فتاده ❖ حیران شد و بگرفت بدندان انگشت
کاین کشته کرا کشتی تا کشته شدی زود ❖ تا چون شود کشته آنکس که ترا کشت
و چون خدای شریک است و غیر از او خالق و متصرفی نیست از
مرغ و ماهی برای هر فردی از افراد عالم اگر حادثه پیش آید که
ناگوار او باشد از غفلت از آن خلاق رؤف میشود و الا از
مبدا فیض جز فیض نیاید چه اگر در کربلا هم بعض قیام معبود شهید شده
آن شهادت علو شان و مرتبت است تعالی شانه العزیز بیت

بعقل

بعقل نازی حکیم تاکی ❖ بفکرت این ره نمیشود طی ❖ بکنه ذاتش خرد برد پی
اگر رسد خس بقعر دریا ❖ شحنه اجسام دیدی برزمین ❖ شحنه احکام جان را ببین
روح را در غیب گوید [illegible] لیک تا [illegible] در نجات اگر بوب اختیاری
مراتب فرموده را سالکان طریق عبودیت نقص دانند ولی تا موت
اضطراری نیاید و شخص از این حلقه تجدید معاینه نبیند ❖ در ره عشق
از آن سوی فنا خطر است ❖ تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم ❖ پس باید
دانست که طمع و تمدی پسندیده نیست چه آنکس که خدا را از روی
شناخت از مخلوق طمع نکند و راضی بذلت سوال نشود و پریشانی
خود را مکشوف ندارد که در کلام الله مجید میفرماید نحن قسمنا بینهم معیشتهم
فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا
سخریا مقصود وارستگی و رضا و قناعت است و عدم عجب و نخوت
که هرکس از نفس خود راضی باشد بواسطه اعتقاد بکمال و رفعت مقدار
که گوید نفس من کامل است زیاد میشود غضب کننده‌ها و از خصلت رذیله
عبدالله انصاری گوید الهی بیزارم از طاعتی که مرا بعجب آورد

مبارک معصیتی که مرا بعذر آورده و برای نفس مراتبی تحقیق شده و مراتب آن اشاری [illegible]

ارباب سلوک هر مرتبه از آنرا بوادی و بیابانی تشبیه کرده‌اند که تا این وادیها

بقدم ریاضت و عبادت و مجاهدت طی نشود ایصال بمقصود نباید اول

نفس بهیمی و اماره که در قرآن میفرماید ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی

نعوذ بالله من شرور انفسنا میشرا و در معاصی در این مرتبه ظاهر میشود بعد از آن

که شخص در ظهور معاصی و ارتکاب شنایع بر خود ملامت کند بعد لوامه است

که صاحب نفس لوامه بنای اعمال خود می‌آید و از خلاف شرع خدا اجتناب

میورزد و بخیرات و مبرات میل مینماید از این مرتبه که گذشت راضیه است

که خواست خدا موجب رضای عبد میشود بعد از آن مرضیه است که خدا هم

از اعمال او راضی بحر رضای خدا اقدامی نماید بعد از آن مطمئنه اعلی مرتبه

انسانیت است که میفرماید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

پس صفات ذمیمه از طمع و سوآل آنچه باشد از نفس و خلاف با نفس

عبادتست • حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز ❀ حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

ثوبان یکی از صحابه است روایت میکند قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

من ضمن

من ضمن لی شیئا ضمنت له الجنة قال ثوبان انا یا رسول الله فقال علیه السلام

لا تسال الناس شیئا ضمنت لک الجنة فکان ثوبان لا یسال الناس شیئا

حتی سقط سوطه فنزل و اخذه و لا امر احدا ان یناوله **قال علیه السلام**

البخل عار و الجبن منقصة و الفقر یخرس الفطن عن حجته و المقل غریب فی بلدة

و العجز آفة و الصبر شجاعة و الزهد ثروة و الورع جنة **شرح** هر یک از این

فرمایشات مبارکه با علو شانی که دارد هر گاه کتابها شرح نوشته آید

از عرض لطایف معانی شریفه بعجز و قصور اعتراف میرود که کلام الملوک

ملوک الکلام معنی عالی را در صرفی جای فرموده که بخل عار و عیب و نقص

در صفات است بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ پیاله گیر و کرم ورز و الضمان علی

و خوف از مخلوق نقص در ذات گویند که انس بن مالک از صحابه حضرت صلوات الله

و سلامه علیه مهمانی بر او وارد میشود سفره نانش چرب و چرکین بوده امر

بخادمه میکند سفره را بتنور مشتعل آتش می‌اندازد بعد از ساعتی سفره را

پاک و سفید از تنور پر آتش در می‌آورد سر آنرا از انس میپرسند که با آتش

نسوخت بلکه پاک و سفید شد ❀ گفت رسول الله مصطفی دست و دهانرا ❀ پس بمالیده

در این دستار خوان ❁ ای دل ترسنده از نار وعذاب ❁ با چنان دست سخی
کن اقتراب ❁ چون جمادی را چنین تشریف داد ❁ جان عاشق را چها خواهد
مرکلوخ کعبه را چون قبله کرد ❁ خاک مردان باش ای جان در نبرد
پس ترس وجبن از غیر خدای رؤف خطاست و فقر زبان بیکند و نطاقت
وزیرکی را از حجت و برهان آن این نیز معلوم است که اهل کرم گویند
و سکوت اختیار نمایند و سکوت را درصورت و معنی منافعی است
که فقیر خدا جو چه وداز امی شناسد چه چیز غریب است در شهر خود
یعنی ای مردم جهد و همت کنید تا در وطن حقیقی دست خالی و روسیاه نباشید
حق تعالی بنده را گوید بحشر ❁ ارمغان کو از برای روز حشر
یا امید بازگشتنتان نبود ❁ وعده امروز باطلتان نمود
اندکی صرفه بکن از خواب و خور ❁ ارمغان بهر ملاقاتش ببر
و همینطور که عاجز بودن از کسب مال بظاهر کسر مرتبه اهل ظاهر است
عجز از نتیجه و مآل و تحصیل معاد در نزد اهل معنی مذموم است اگرچه
بظاهر دارای انواع ضیاع و عقار باشد و چه برای دنیای زود گذر

شجاعت است یعنی کسی فریب دنیا را نخورد معروف است ظالمی از
درویشی فقیر پرسید که دنیا دهمت کرده درگذشتن از دنیا درویش
جواب داد الدنیا ساعة گذشتن از فانی زود که همت نیست همت
توداری که از نعمت جاوید رضای خدا و آخرت گذشته **نظم**
عارفی شد بخواب در فکری ❁ دید دنیا چو دختر بکری
گفت عارف بدختر ای دختر ❁ بکر چونی با اینهمه شوهر
گفت دختر که باتو گویم راست ❁ که مرا هر که مرد بود نخواست
هر که نامرد بود خواست مرا ❁ این بکارت از آن بجاست مرا
و اعراض کردن از دنیا ثروت و سرمایه معنی سرمایه بی نیازیست
هر کس از دنیا بگذرد بی نیاز میشود و دولت آخرت بدست می آورد
که نعمت ابدی است لا مقطوعه و لا ممنوعه و احتراز از حرام و شبهه
سپر است که همیشه شخص را از صدمات الهیه محفوظ میدارد اشاره آن
قال علیه السلام نعم القرین الرضا والعلم وراثة کریمة والآداب
حلل مجددة والفکر مرآة صافیة **شرح** میفرماید بهترین مونس

در فوق خوب صفت رضاست مقصود از دوستی رفیق خوب آنست که بواسطهٔ
معاشرت با او حظ روحانی حاصل آید و شخص خوش بگذرد و کسی که
دارای صفت رضا شد هیچوقت با و بد نگذرد و علم میراث خوبی است
که هیچوقت صاحب علم بی چیز نشود یعنی بی چیزی صاحب علم در بی علمی است
میراث پدر خواهی علم پدر آموز ✤ کاین مال پدر خرج توان کرد بیک روز
و آداب دانستن زینتهای مجدده است که کهنه نمیشوند ✤ ادبوا النفس ایها الاصحاب
طرق العشق کلها آداب ✤ و فکر صحیح آئینه روشن است
بهمانطور که در آئینه محسوسات منقش میگردد فکر صائب نیز عواقب
امور را مینماید اینست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید تفکر ساعة
خیر من عبادة ستین سنة **قال علیه السلام** صدر العاقل صندوق
سره والبشاشة حبالة المودة والاحتمال قبر العیوب والمسالمه
خبار العیوب و من رضی عن نفسه کثر الساخط علیه **شرح**
میفرماید سینهٔ مرد عاقل صندوق سر اوست که اسرار او از آنجا
بیرون نیاید ای لا یفشی سره و کتمان السر خلق محمودة من افضل الخصال

قال علیه السلام لا تودع السر الا عند ذی کرم فالسر عند کرام
الناس مکتوم والسر عندی فی بیت له غلق قد ضاع مفتاحه والباب
مختوم و خنده روئی ریسمان مودت و دوستی است که المؤمن
هین لین و فی روایة اخری هینون لینون و بردبار بودن و تحمل نمودن
مشقتها دفن میکند عیبهای شرعیه را کسی که در رنج و مشقتی تحمل کند
از عیبها سالم ماند و مصالحه با عقل و تدبیر و تصرف عقل جز کردن
پنهان میکند و خاموش میکند عیبهای جهل و نادانی را که العقل
ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان ✤ گفت پیغمبر که عاقل جان ماست
راح او دو روح او ریحان ماست ✤ عقل دشنامم دهد من راضیم
زانکه فیضی دارد از فیاضیم ✤ احمق ار حلوا نهد اندر لبم
من از آن حلوای او اندر تبم ✤ الخبؤ بالضم خاموش شدن آتش
یقال خبت النار خبوا اذا طفئت و اخباها غیرها الخبی ستر نمودن
و پنهان داشتن و چیز مخفی بکسر با خبی گویند مثل حبی جمع خبایا
و کسی که راضی باشد از نفس خود زیاد باشد خشم کنندگان در حق او

لانه یرفعها فوق قدرها السخط بفتحتین خشم و غضب لکن سخط مخصوص
اشراف و غضب اعم است یقال قد سخط ای غضب من باب علم
فهو ساخط و اسخطه ای اغضبه و سخط عطاه ای استقله پس
صفت کبر و خودپسندی شخص را در عبودیت و بندگی کامل بکند
و چون این صفت ظاهر آید بدبختی روی داده که ظاهرا و باطنا
دشمنان غضب کننده بر او زیاد میشود قال علیه السلام
الصدقة دواء منجح و اعمال العباد فی عاجلهم نصب اعینهم فی
اجلهم شرح میفرماید صدقه دادن دواء منجح است استعاره
لفظ دواء بر صدقه معنویتی هم دارد که چیز دادن بمردم دوا
و چاره بسی امراض صوریه و معنویه است النجاح بالفتح
ظفر یافتن و خلاص شدن و رسیدن بحوائج و مرادها یقال
انجح الرجل فهو منجح ای صار ذا نجح و نجحت الحاجة انقضت
و نجح امره تسهل و تیسر فهو ناجح و یقول فیهما نجح ینجح بالفتح فیهما
نجحا بالضم و نجاحا بالفتح النجیح مرد غالب و مظفر یقال نجیح علیه

ای غالب و رای نجیح ای صواب قال صلی الله علیه و آله و سلم
داووا مرضاکم بالصدقة میفرماید کار زندگان در زود انجام دادن
آن کارهاست چنانکه دوخته باشند آن زندگان بر وقت خود
چشمهای خود را یعنی باجل و مرگ خودشان ناظر باشند و بدانند
دنیا اعتباری ندارد و اعمال حسنه را بایستی زود بجای آورد
که وقت فوت نشود ※ اکه دستت میرسد کاری بکن ※ پیش از آن
کز تو نیاید هیچ کار ※ انچه در واقع تاکید است در بجا آوردن
صدقه و تعجیل در چیز دادن بمردم است از هر قبیل باشد خاصه
در حق فقرا و اهل علم آنهائکه شرعا محتاجند و صورت گدائی
ندارند و سائل بکف نیستند خداوند تعالی مرحوم امین السلطان را
غریق رحمت خود فرماید و حضرت اشرف اقدس اعظم امین السلطان
حالیه را روحنا فداه پاینده و مستدام فرماید خلفا عن سلف
باین شیوه مرضیه و خصائل کریمانه در صدقه و چیز دادن بهم مردم
معروف آفاقند و مقبول کردار با رافت و وفاق از اهل ارش

دریغ می فرماید باد آن هم مضایقه ندارند و در انواع اجر
عوضها دارند کان الله بوده و در ماضی تا که کان الله لا آخر
قال علیه السلام اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم ویتکلم
بلحم ویسمع بعظم ویتنفس فی خرم شرح میفرماید تعجب کنید
مر این انسان را که می بیند به پیه که مراد چشم است ومیگوید
بواسطه گوشت که زبان باشد و می شنود باستخوان که مراد
آلت استماع بطنی گوش است ونفس میکشد از خرم که سوراخ
بینی باشد مراد این است که از انسان تعجب کنید و بخالق
انسان عبادت کرده او را پرستید که پیه را سبب بینائی
و پاره گوشتی را وسیله تکلم و قدری استخوان را آلت استماع
و سوراخ بینی را که شکافی بیش نیست آلت تنفس فرموده
یعنی اینها هر یک بی امر پروردگار محال است چه اگر گرد
پیه در یکجا جمع شود قوه باصره ندارد و آلت بینائی نمیشود
اما خداوند آن قادری است که مختص پیه را سبب بینائی فرموده

وهکذا

وهکذا هر یک بهمین تفصیل تا شکاف بینی که موقع نفس آید بجایی تا الیوم

شکر از نی میوه از چوب آوری　　از منی مرده بت خوب آوری

گل ز گل صفوت ز دل پیدا کنی　　پیه را بخشی ضیا و روشنی

و در این مبارک کلمات شریفه که لطایف معنویه آن
برتر از شرح و بیانست بحسب صورت و فصاحت عبارت
از عروض و بدیع چندین محسنات واقع شده که اجمالاً
اشعار میشود اول سجع که انواع اسجاع را سه گونه نوشته
یکی سجع متوازی که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود
که بوزن و عدد و حرف روی متفق باشند مثال از نثر تازی
دار قول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اعط کل منفق خلفا
و کل ممسک تلفا و مثل همین فرمایش حضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه
که شحم و لحم و غیر آنها سجع واقع است دیگر سجع مطرف
که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود که بروی متوافق باشند
اما بوزن و عدد حروف مختلف مثال از فواصل کلام تازی

و در آخر آیات مبارکه اگرچه قرآن مجید را اسجاع نشاید گفت چنانکه فرموده
کتاب فصلت آیاته و ایضا ما لکم ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا
مثال از نثر فصحا جنابه محط الرحال و مخیم الآمال غرض از این
رحال و آمال است که هر دو کلمه بحرف روی یکی است و آن
لام است که آن واقع شده است بعد از الف و بر وزن مختلف هستند
قسم سیم از اسجاع سجع متوازن است و آن چنان باشد که بنثر
اختصاص ندارد بلکه در شعر همین توازن کلمات می افتد و آن را در شعر
موازنه خوانند و این چنانست که از اول دو قرینه یا از اول
دو مصراع تا آخر کلماتی باشد که هر یک نظیر خویش را بوزن
موافق اما بحرف روی مختلف باشد مثال از قران مجید
و آتیناهما الکتاب المستبین و هدیناهما الصراط المستقیم و هر یک
از این کلمات با نظیر خویش موافق است از شعر پارسی گوید
شاهی که ز رخش او را دولت بود دلیل ٭ شاهی که تیغ او را نصرت بود نوید
اندر پی کمانش زه بگسلد نفس ٭ اندر پی تفنگش بشکند کمان

دویم کلمات مبارکه فرموده دارای تضمین المزدوج است
این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر بعد از آنکه حدود اسجاع
و قوافی نگاه دارد و شرایط آن بجای آرد در اثنای قرائن
یا در اثنای ابیات دو لفظ مزدوج یا بیشتر بکار برد مثال از
قول پیغمبر صلی الله علیه و آله المؤمنون دعب لعب که حروف اول
در دعب و لعب با یکدیگر مختلفند تجنیس در کلام مبارک حضرت
سلام الله علیه شحم و لحم فرد و جند **سیم** در این مبارک عبارت
مراعات نظر است و آن چنین باشد که شاعر در شعر ذکر الفاظی کند
که مناسب هم باشند مثل تیر و کمان و کیش و قربان مثالش
غرق نطع شطرنج خصمت ای پیل تن شاه ٭ فرزانگی نما چو فرزین برخ
اسپی تو بطرح برخ شده فتح ٭ کافتاده پیاده دام در آن رخ شاه
و کذا در شحم و لحم و غیره مراعات نظر شده که تناسب و تقارب دارند
همینطور که از صنایع بدیعه گفته شد فرمایش حضرت صلوات الله و سلامه علیه
متضمن صنایع معنویه است انسان می بیند چه و حال آنکه آیه است

واثری از نور ندارد اگرچه بظاهر روشنی چراغ بسته به آتش است
ومیگوید بگوشها رگها که هیچوقت استماع صدائی ندیده و نشنیده آن
خالی میبود چنان گوشت بی صدائی را بصدا آورده و می شنود
با استخوان که هیچوقت انتظار شنیدن از استخوان عقلی نیست
ونفس میدهد از سوراخی که نه مجری آب که تا آب نیاید بکار دیگر
برنخورد در این موقع آنچه شرح نوشته آید اندکی از بسیار و عشری از اعشار
خواهد بود هرکس بهر زبان و بقاعده هر علم از صورت و معنی چیزی گفته
و چیزی نوشته در شرح مرحوم ملا فتح الله عیوضیه از امام بحق ناطق
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه منقول است
که این آیه مبارکه را قرائت فرمود خلق الانسان ضعیفا فرمود
چگونه انسان ضعیف نباشد و حال آنکه نظر میکند بپیه و تکلم میکند
بلحم و می شنود بعظم آورده اند که مردی در زیر درختی خفته بود
و بر درخت می نگریست برگی از درخت افتاد آنرا برداشته
گفت من الذی انبت الورق علی الشجر یعنی کیست آنکه از نیستی بر آورد

برگ را از درخت در این حالت برگی دیگر از درخت افتاد بروی
نوشته بود که الذی انبت الورق علی الشجر هو الذی شق علی
النظر واسمع عظامی را سک وانطق لحمانی فکک یعنی آنکسی برگ
از درخت رویانید که چشم را بر صفحه روی تو شکافته و استخوان
در سر تو شنوا ساخته و گوشت پاره در دهان تو گویا کرده **بیت**
موسیٰ نیست که دعوی اناالحق شنود ⁂ ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
تعالی شانه ففی کل شیء آیة تدل علی انه واحد **شیخ شیرازی**
برگ درختان سبز در نظر هوشیار ⁂ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح **قال علیه السلام**
اذا اقبلت الدنیا علی احد اعارته محاسن غیره واذا ادبرت عنه
سلبته محاسن نفسه **شرح** مقصود از اقبال و ادبار دنیا است
که هر دو مضرت دارد دنیا مؤنث ادنی مثل احمر و حمراء است
بحسب معنی دنیا بمعنی از همه چیز پست تر است البته شان اینهمه پست
پست تر آن باشد که در اقبال و ادبار خالی از مضرتی نشود

که میفرماید چون اقبال کرد دنیا بکسی عیب مینماید محاسن دیگری در نظر او
یعنی خوبیها و صفات نیکوی دیگران را دنیا بچشم آن شخص قبیح و زشت
مینماید و چون دنیا ادبار کرد یعنی روگردان شد از وی میگیرد خوبیهای
نفس او را کنایه از این است که در وجودی که خوبی نباشد خیر او بمردم
نرسد اگرچه در دنیا متنعم هم باشد طرف ادبار دنیا بلکه خسر الدنیا
والآخره است ❁ گرت ار دولت بپاید دهی شربت کن ❁ مردی
آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی ❁ مرحوم ملا فتح الله میگوید اذا اقبلت الدنیا
تاخر یعنی چون رو نهاد دنیا بر گروهی و متاع خویش را بر ایشان
اعطا نمود اعارتهم محاسن غیرهم عاریت داد بایشان نیکوییهای
دیگران را استعاره لفظ عاریت از برای این کمالات باعتبار
عدم دوام آنست و اذا ادبرت علیهم و چون پشت برگرداند
از ایشان سلبتهم محاسن انفسهم ربود از ایشان نیکوییهای
نفسهای ایشان را یعنی کسی که موهبت کرد او را دولت و بواقع شده
جمیع اسباب خیر اعتقاد مردمان در حق او چنان میشود که مجمع فضائلست

و دنیا

و دنیا هست که نسبت میدهند بوی محاسن غیر او را و چون پشت گرداند دولت
و رسید زمان نکبت اعتقاد میکنند در شان او نقصان و بسیاری
که میربایند از وی محاسن را و نسبت میدهند بدیگران و چه زیبا گفته
دوستند آنکه را زمانه نواخت ❁ دشمنند آنکه را زمانه فکند
این قول مرحوم ملا فتح الله صحیح است که اهل دنیا فی الواقع معتقد
دنیا هستند ثروت و امتعه دنیویه را میزان دوستی و دشمنی خود
قرار داده اند لکن چون کلمات مبارکه دارای حکم معاش
و معاد است قول اول و بیانات فقیرانه بر رد نمیشود که از آن شنیده
شرنده و ماخذ اعارته را از عار و ملا فتح الله از عاریه گرفته
هر دو وجه خالی از مناسبتی نیست و چون در کلام مجید میفرماید
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی مسلم است که اقبال دنیا
موجب استغنا و طغیان و غرور است بدرجه شخص مغرور میکند
که محاسن غیر و هر خوبی که از دیگران بنظر او میرسد عار و عیب
میشمارد از کثرت غرور تلف محاسن دیگران و کمالات شخصیه خود میشود

دارد بازیر محاسن شخصیه او را از هر قبیل باشد از او میگیرد مثلا نشانه ادبار دنیا

مخصوص به چیزی نیست باو میشود چیزی هم دارند و خیرات و صدقه

از آنها ظاهر نمیشود بلکه اسباب اذیت دیگران هم می آید آن چیزی

بیشتر ضرر و صدمه دارد پس به دنیائی است که خالی از ضرر نمیشود

قال علیه السلام خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بکوا علیکم

وان غبتم حنوا الیکم شرح چنان با یکدیگر بسر برید که بعد از مردن شما

مسلمانان بر مرگ شما گریه کنند و بنوازند * میفرماید آمیزش و خلطه کنید با مردم

آمیزشی که اگر غایب شدید از آن مردم رفقای شما برای شما گریه کنند

و هرگاه تعیش کنید با آنها یعنی در میان آنها باشید مشتاق شما باشند

و از شما نفرت نکنند قال علیه السلام اذا قدرت علی عدوک

فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه شرح خداوند حمید در کلام مجید میفرماید

لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید هر نعمتی را شکری

سزا است مثلا شکر سلامت بدن عبادت پروردگار و شکر قدرت

یافتن بر دشمن گذشت از عقوبت او است و به همین است هر کس مراقب

این

این تشکرات باشد نعمتهای او از زوال ایمن شود و موافق کلام مبارک

خداوند نعمت را بر بنده شاکر زیاده میفرماید این است که در دستور العمل

حضرت امیر علیه السلام از روی نهایت رافت میفرماید چون قدرت

یافتی بر دشمن خود بگردان عفو و گذشت از او را شکر از برای قدرت یافتن بر او

ای گل بشکر آنکه شکفتی بکام دل * با بلبلان بیدل شیدا مکن غرور

و قال علیه السلام اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان

و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم شرح پس صله یاران را لازم شمار

هر که باشد گر پیاده ور سوار * ور عدو باشد همین احسان نکوست * که جهان

پر عدو گشته است و دوست * ور نگردد دوست کینش کم شود * زانکه احسان کینه را

مرهم شود * بس فوائد هست غیر این ولیک * از درازی خائفم ای یار نیک

حاصل این آمد که یار جمع باش * همچو بتگر از حجر یاری تراش * زانکه انبوهی و جمع

جمع کاروان * رهزنان را بشکند پشت و سنان * میفرماید عاجزترین مردم

کسی است که عاجز باشد از فراهم آوردن برادران دوست و عاجزتر از او

کسی است که در مقام تضییع کسی برآید که فیروزی یافت باو از آنها

شنیدم که مردان راه خدا ❁ دل دشمنان هم نکردند تنگ ❁ ترا کی میسر شود این مقام ❁ که با دوستانت

خلافست و جنگ ❁ الحق سخت است نگاهداری دوستان تا دوست کی باشد و چه باشد

دوستی خدا و همیشه با او بودن صحیح است بدبخت کسی که دوستی چنین یار با تمیز

و دساوس شیطان برنجاند و خود را از حضرت عزت دور سازد

قال علیه السلام اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها

بقلة الشکر شرح میفرماید چون برسد بسوی شما اطراف نعمتها و اوایل آنها

پس نگذرید و صرف نظر نکنید و نفرت نکنید از زیادتی و نهایات ان نعمتها

بسبب کمی شکر که گفته‌اند ❁ شکر نعمت نعمتت افزون کند ❁ کفر نعمت از کفت بیرون کند

ملا فتح الله مرحوم مینویسد مرمانید و منقطع سازید پایان آن نعمتها را

قال علیه السلام فی الذین اعتزلوا القتال معه خذلوا الحق و لم ینصروا الباطل

شرح ملا فتح الله مینویسد یعنی کسانی که گوشه گرفتند از کارزار نمودن

بمصاحبت و موافقت فرو گذاشتند راه حق را و تکاسل ورزیدند در آن

و یاری ندادند کار ناحق را چون محمد بن مسلمه و اسامة بن زید و سعد بن

ابی وقاص و عبد الله عمر و ابو موسی اشعری و احنف بن قیس که حضرت حاضر کارزار

از آن نبودند اشخاص که با آنحضرت بکارزار حاضر نشوند و مقررات که اگر

نصرت حق نمیکردند چون ترک نشده و دیگران فیروز می بودند در نبرد و جدال

این اشارتست بر توسط ایشان در ضلالت گوئیا آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه

در حق ایشان فرموده که ایشان اگرچه فرو گذاشته حق او نمودند ما داد و دوران

اما یاری ندادند امر باطل را و بدخصمان ما ندادند در آن تا انجام مرحوم

ملا فتح الله تاویل نموده که مراد از اشخاص مزبوره و بطرفی آنهاست

و الحق ابو موسی اشعری در فریب خوردن از عمرو عاص محل هزار افسوس است

پس نکو گفت آن حکیم خوش جواز ❁ ذره‌ای عقلت به از صوم و نماز

زانکه عقلت جوهر است این دو عرض ❁ این دو در تکمیل آن شد مفترض

تا جلا باشد مر آن آئینه را ❁ که صفا آید ز طاعت سینه را

لیک گر آئینه از بن فاسد است ❁ صیقل او را دیر باز آرد بدست

و اگر این آئینه که اکبس است ❁ اندکی صیقل گری او را بس است

آئینه اکبس مقصود از حدت و تندی فراست است که مثلا اگر جهاد

در جهاد فی سبیل الله مضایقه نورزد الا مقتضا به بوده که جهاد نفس را

جهاد اکبر نوشته اند کما ورد فی تفسیر هذا الحدیث رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر ✤ ای شهان کشتیم ما خصم برون ✤ ماند خصمی زان بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست ✤ شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست
قد رجعنا من جهاد الاصغریم ✤ با نبی اندر جهاد اکبریم
قوتی خواهم ز حق دریاشکاف ✤ تا بسوزن برکنم این کوه قاف
پس باید قتال و جهاد را بنصرت و یاری حق کرد نه باطل مثلا
که گوشه گیری از قتال مراد جهاد با نفس باشد که اعتزال از خذلان
مراتب خود و روحانیت است و یاری نکردن بر باطل هم عبارت
از آنست که بهوای نفس کاری نکردند و این فرمایش مبارک نوعی
تاکید باشد بر آنکه جهاد و افراد ناس را جهاد نفس و ترویج اعمال
صالحه و قلع و قمع صفات قبیحه لازم است و لهذا قال ابو هاشم
قلع الجبال بالابر ایسر من قلع صفة الکبر **قال علیه السلام**
من ضیعه الاقرب اتیح له الابعد **شرح** میفرماید کسی که ضایع سازد او را
منفعت و معونتی نرساند باو نزدیکان و خویشان او تقدیر کرده شود

برای او

برای او معاونه و منفعت او از دور بجهه رافت خداوندی در حق بیگانگان
ای قدر المنفعة و معونته لوجوب ذلک علیه عنایة ابعد و غلب بچنین است
کسی که تضییع کند نزدیکان و قوم و اهل خود را از بیگانه بهمان طور
معامله مثل خواهد دید پس از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم
بروید جو ز جو **قال علیه السلام** ما کل مفتون یعاتب **شرح**
مفتون بفتنه افتاده و سحر شده مانند مسحور چون افتادن بفتنه در صورت
اختیار مذموم و موقع فساد و عتاب و خطاب میشود چه معاتب در لغت
بمعنی فساد ضبط شده میفرماید هر مفتونی معاتب نیست بسا میشود
که خود افتادن بفتنه وسیلهٔ صلاح و نجات دنیا و آخرت میگردد
که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم پس عتاب و خطاب غضب آمیز
نیز بهر مفتون جایز نیست و هم بسا میشود که عتاب و خطاب مردم
موجب اصرار آن مفتون میشود در عصیان و سبب لجاجت می آید
با این وجه مراد از مفتون کسی میشود که بفتنه جهالت و نادانی
دین و دنیا گرفتار شده مثلا مرتکب میشود بسبب نادانی بعضی ناشایسته را

قال علیه السلام تذل الامور للمقادیر حتی یکون الحتف فی التدبیر **شرح**
یعنی من قدر الله هلاکه فتدبیره وتدبیره الذی یعتقد الانسان تدبیرا
صالحا لجهله بالقدر یعنی العبد یدبر والله یقدر میفرماید نه اینکه
کارها از روی تقدیر تا میباشد هلاک در تدبیر که هر چارهٔ تقدیر نکند
لعب معکوس است و فرزین بند سخت ❀ حیله کم کن کار اقبال است و بخت
بر خیال حیله کم تن تار را ❀ که غنی ره کم دهد مکار را
فرعون بتدبیر خونها کرده اطفال بیگناه از پای در آورد با آخر کار خود
حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام را در خانهٔ او تمامی او پرورد
صد هزاران طفل کشت آن کینه‌کش ❀ آنکه او میجست اندر خانه‌اش
پس تدبیر او تدمیر او گردید نعوذ بالله تعالی من تدابیر انفسنا و شرور انفسنا
مرحوم ملا فتح الله میگوید تذل الامور للمقادیر ذلیل و رام میشوند کارها
برای مقدارها یعنی عطا و عقد و فرمانبردار قدر بحسب قضای آفریدگار
و خالق قوی و قادر حتی یکون الحتف فی التدبیر تا آنکه میباشد موت
و هلاک مقتضی و مقدر در آنچه گمان میبرد آدمی آن را تدبیر صالح

بسبب

بسبب جهل او بسر قدر پس تدبیر او محض تدمیر باشد فنعم ما قیل ❀
از قضا سرکنگبین صفرا نمود ❀ روغن بادام خشکی میفزود
وسئل علیه السلام عن قول الرسول صلی الله علیه وآله وسلم
غیروا الشیب ولا تشبهوا بالیهود فقال علیه السلام انما قال صلی
ذلک والدین قل فاما الآن وقد اتسع نطاقه وضرب بجرانه
فامرؤ وما اختار **شرح** والخضاب انما کان مستحبا فی بدو الاسلام
لان المسلمین کانوا مشتغلین بالجهاد والقتال واذا کان الکفار
یرون المجاهدین مسودة الشعور یرونهم شبابا فیخافونهم وکان
الشیوخ یخضبون بالحناء واما الآن لیس سنة لان المشرکین قلیل
فلا استحباب اگرچه خضاب در این زمان نیز سنت است لکن
تاکید آن مرتبهٔ اول نیست و سؤال کرده شد آن حضرت علیه السلام
از فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه وآله که فرموده است تغییر دهید
پیری را و شبیه نشوید بجماعت یهود پس فرمود آنحضرت علیه السلام
جز این نیست که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

وقتی که این خضاب در دین اسلام کم بود ولی الآن وسیع است نطاق
رشتهٔ دین بلند و محکم و لباس دینداری منبسط و با وسعت شده
و زده داست سینهٔ خود را بر زمین در ثبات و تمکین فامرؤ و ما اختار
باین تقدیر است فمرؤ مقرون بما اختار یعنی پس مرد حالا را
که دین قوی و منبسط شده مقرون است با آنچه اختیار کند یعنی
شخص در خضاب و ترک خضاب مختار است قال علیه السلام
من جری فی عنان امله عثر باجله شرح العثر بالفتح والعثور بالضم
مطلع شدن و تلفت بودن یقال عثر الرجل یعثر عثورا و عثارا
بالکسر و عثر الرجل یعثر عثرا اذا اطلع ومنه قوله تعالی وکذلک
اعثرنا علیهم ای اطلعنا و بابه دخل و نصر و اعثر علیه غیره و عثر به
فرسه سقط انجا بمعنی سقوط و افتادنست میفرماید کسی که جاری شد
در عنان آرزوی خود یعنی کسی که بتقضی آرزوی نفس رفتار نمود
ساقط شد و افتاد با جل خود یعنی آرزو را دنبال کردن موجب هلاک
خواهد بود اما در آرزو ها هم تفاوت هست از این آرزو مراد

بهوای نفس کار کردن و از خدا غافل بودن است قال علیه السلام
اقیلوا ذوی المروات عثراتهم فما یعثر منهم عاثر الا و ید الله
بیده ترفعه شرح الاقالة بالکسر اسقاط کردن و پس را
رفع کردن و یقال فی الدعا اللهم اقل عثرتی ای اسقط زلتی
و ارفعها ای یهدی الیه صاحب المروه فی عواقب اموره
الی ما یحبه و یرضی میفرماید ساقط کنید و عفو کنید از صاحبان
مروت زلت و لغزشهای ایشان را یعنی از زلت آنها بگذرید
که صاحب مروتند پس نمی لغزد از آن صاحبان مروت لغزش
مگر اینکه دست توفیق خدا بدست اوست که او را بلند میکند
مثل زلت حضرت آدم مراد این است که چون شخص صاحب مروت
مرتکب زلت و گناهی هم بشود آن زلت آنها را امکان
ندارد بلکه پندارند که خداوند بدست خود آنها را بواسطه مروتی
که دارند از آن زلت بلند میکند و نجات می بخشد ❁
خون شهیدان را از آب اولیتر است ❁ این گناه از صد ثواب اولیتر است

وقال علیه السلام الهیبة بالخیبة والحیا بالحرمان والفرصة
تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخیر شرح میفرماید هیبت و شکوه
بپنهان بودن و کم نمودن بمردم است الخباء بالفتح پنهان
شدن چیز پنهانی یقال هو خباء ای ستر و خبأته ای سترته
و یقال خباء السموات المطر و خباء الارض النبات و خباه
ای ستره من باب قطع و اختباء ای استتر یعنی آن من خاب
من الناس و اعرض عنهم صار هیبا محترما فیما بینهم و حیا
محروم بودن یعنی حیا موجب حرمان است در حدیث میفرماید
الحیاء یمنع الرزق اما در اینموارد شرط نیست است
مثلا اگر کسی از مردم پنهان شده کمتر آمیزش کند که در مردم
در نظرها زیاد شود و شخصیتی پیدا کند محض دنیا این مسئله حرام است
باید اجتناب کرد اگر مراد از قطع و ستار که با مخلوق بواسطه
عبادت و بودن با خالق است زهی سعادت اینجا گفته اند
❁ دلا خوکن بتنهائی که از تنها بلا خیزد ❁ خواجه شیرازی میفرماید

خلوت

خلوت گزیده را بتماشا چه حاجت است ❁ چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجت است
و همچنین است حیا و سایر صفات که اگر محض الله باشد ممدوح
و اگر بخیال دنیا باشد مذموم و ممدوح است حاصل آنکه
با خدا باید بود و از غیر خدا اجتناب باید نمود کما قیل
در کعبه و دیر عارف کامل بسی ❁ گردید و نشان نیافت از هیچ کسی
چون در همه جا جمال حق جلوه گر است ❁ خواهی در کعبه کوب خواهی در دیر
وقت و فرصت نیز در گذر است میرود چون رفتن ابر
که از سرعت میرود ولی سرعت حرکت او پوشیده است
و چنان تصور کنند که بجای خود ایستاده و همچنین وقت
و فرصت را می پندارند که دوامی خواهد داشت چون
دقتی نمایند بسیار زود گذر است پس هر آنی را باید غنیمت
دانست و بعبادت پروردگار مشغول باید بود حضرت میفرماید
ما فات مضی و ما سیاتیک فاین ❁ قم فاغتنم الفرصة بین العدمین
وقت عوض ندارد و این حرف بی نظیر برای طرف خدا پرستی لایق

کار امروز بفردا مگذاری نه رساند گرچه فردا برسی نوبت کار دگر است
الا انتهاز فرصت طلب کردن فرص بصاد مهمله شکافتن و بکار آوردن
و بریدن یقال فرصت النعل ای خرقت اذنیها للشراک و فرصت الشیء
قطعته و المفراص الذی یقطع به الفضة و فرص الفضة ای اقتطعتها

و قال علیه السلام لنا حق فان اعطیناه و الا رکبنا اعجاز
الابل و ان طال السری **شرح متن** هذا من لطیف الکلام و فصیحه
و معناه انا ان لم نعط حقنا کنا اذلاء و ذلک ان الردیف یرکب
عجز البعیر کالعبد و الاسیر و من یجری مجریهما یعنی این کلام لطیف
و سخن فصیح حضرت سلام الله علیه با معنی شریف است
اگر داده نشویم حق خود باشیم خوار و بمقدار این تاویل ازان جهت است
که سوار رده ترک شخصی سوار واقع میشود بر سر پشت شتر شل نده و اسیر
که درمیان زین و چهار شتر جای نداده در ترک بدارند به مشقت
و مانند کسی که جاری شده باشد بمنزله و مرتبه عبد و اسیر از مردم
بی بضاعت و فقیر **شرح شرح** الذل بالضم و التشدید و الذله

بالکسر خواری و حقارت که ضد عز و عزت باشد یقال قد ذل یذل
ذلا و ذلة و مذلة فهو ذلیل ای حقیر و هم اذلاء و اذلة و ذللة ذلیلا
ای حقره بتحقیر او ایضا استذله و تذلل ای خضع یعنی لنا علی الناس
حق و هو الولایة و فرض الطاعة فان اعطینا حقنا فذلک هو المراد
و ان منعنا حقنا رکبنا اعجاز الابل یعنی رکبنا مرکبا من الضیم ای
فی الضیم و الضیم فی اللغة اخیه جل و بهنا استعارة ایضا عن تحمل
المشقة من الضیم صعبا شاقا صابرین علی ذلک و ان طالت الشقة
و یجوز ان یرید باعجاز الابل تاخیره عن رتبته و تقدم غیره علیه یعنی ان
قدمنا کما هو حقنا تقدمنا و ان اخرنا عن رتبتنا تاخرنا متحمل علی
اعجاز الابل فتقدم علیه غیره محمولا علی ظهرها تاخرنا و صبرنا و ان طالت
الایام قال القتیبی اعجاز الابل اخیرها جمع عجزة و هو مرکب شاق
و معناه ان منعنا حقنا رکبنا مرکب المشقة صابرین علیه و قال صاحب تهذیب اللغه
لم یرد علی علیه السلام رکوب المشقة و لکنه ضرب اعجاز الابل مثلا
لتقدم غیره علیه و تاخره عن الحق الذی کان یراه له فی قوله ان قدمنا تقدمنا

تعدنسا وان جهنا صبرنا علی الاثره ای صبرنا علی رکوب عقبها
وان طالت الایام السری ای سیر اللیل ای المشقة اینجا کنایه
از کمال شقت است میفرماید ما را از مرتبه ولایت و بکار آوردن
طاعت را نبردم حقی است اگر اعطا نمایند ما را حق ما را یعنی اگر
حق ما را بدهند وادا کنند والا اگر منع نمایند سوار میشویم ترک شتر
کنایه ازین است که سواری ترک شتر خاصه شتر سخت بسیار زحمت
و شقت دارد یعنی بکمال شقت صبر میکنیم اگر چه طول کشد زمان شقت
و شب روی من شب روی باز کنایه از صبر شقت زیاد است
اگر چه صبر و درجه تحمل و رضا از خصایل پسندیده و مخصوص انبیا
و اولیا علیهم السلام است ولی دور نیست مقصود خود حضرت علیه السلام
در این مثال صبر سعف نباشد چه در اعراب و مردم بادیه نشین از شایع
و روسای قبیله هم اتفاق می افتد بر شتر برهنه سوار میشوند یعنی
این قسم سواری شتر را شق جلادت و یک نوع افتخار میدانند
و در سواری شتر برهنه لابد بایستی بر بالای دم شتر قرار گرفت

زیرا که

زیرا که غیر از آنجا قرار یافتن بحسب ظاهر صعوبت دارد اما در میان
قبیله مکرر و درشت نمیماید که اکنون نیز بعضی شتر دارها این قسم
سواری شتر هنر است و موقع تحسین میفرماید در واقع این هنر است
که حق ما را بما ندهند و صبر کنیم فی الواقع لذت تحمل این صبر از حصول
بدل و مقصود بالاتر است و این فرمایش مبارک در موقع
موعظه و ارشاد واقع شده یعنی ای مردم در مکاره دنیا در جمیع
صبور باشید که اگر حقی عظیم از شما فوت شود و تمام هستی شما هم عرض
فنا باشد شقی ندانید بلکه هنر خود شمارید در هستی شکرها کنید که در روز
حساب زیر بار نیستید و این چند روزه نعمت عاجله دنیا از آن نعمت
جاوید شما را باز نداشته پس قدر از بزرگ هستند که نعمت صبر نفقیری
و بچیزی را نبینید معنی نعل باژگونه همین است کما قال الرومی
گفت درویشی بدرویشی که تو ✤ چون بدیدی حضرت حق را بگو
گفت بیچون دیدم اما بهر قال ✤ باز گویم مختصر آن را مثال
دیدم از سوی چپ او آتشی در ✤ سوی دست راست حوض کوثری

زبیا رشش بس جهان سوز آتشی ❖ سوی دست راست جوی سرخوشی

سوی آن آتش گروهی برده دست ❖ سوی آن کوثر گروهی شاد و مست

لیک لعل بازگونه بود بخت ❖ پیش پای هر شقی و نیکبخت

هر که در آتش همی رفت و شرر ❖ از میان آب بر میکرد سر

چون خلیل حق اگر فرزانهٔ ❖ آتش آب تست و تو پروانهٔ

جان پروانه همی دارد ندی ❖ کای دریغا صد هزارم پر بدی

تا همی سوزید ز آتش های آن ❖ کوری چشم و دل نامحرمان

بر من آرد رحم جاهل از خری ❖ من برو رحم آرم از دانشوری

خاصه این آتش که جان آبهاست ❖ کار پروانه بعکس کارهاست

او ببیند نور و در ناری شود ❖ دل ببیند نار و در نوری شود

اینچنین لعب آمد از رب جلیل ❖ تا ببینی کیست از آل خلیل

و قال علیه السلام من ابطاء به عمله لم یسرع به نسبه **شرح**

در شرح مرحوم ملا فتح الله لم یسرع بجیم جسبه مرقوم شده و اینطور

معنی میکند کسی که کاهل سازد او را کردار او و تیز رو نکرداند او را

نیکوئیها

نیکوئیهائی که معدود باشد در مقام افتخار مراد از عدم اسراع تأخر رتبت

یعنی هر که نباشد او را عمل نیکوئی که رفع مرتبه او کند و نصب درجه

پس متأخر شود بسبب این از محاسن و مآثری که تعداد مینمایند

او را در مقام مفاخرت و در روایتی نسبه واقع شده یعنی تند

نسازد او را بلکه در عقب اندازد او را نسبت با اجداد بزرگوار او

مقوی این قول مرحوم ملا فتح الله فرمایش حضرت که در دیوان مرقوم است

الناس من جهة التمثال اکفاء ❖ ابوهم آدم و الام حواء

هم میفرمایند ❖ کن ابن من شئت و اکتسب ادبا ❖ یغنیک محمود عن النسب

در قرآن مجید میفرمایند ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس ایمان و هنر

کسبی است نه ارثی در حدیث قدسی میفرمایند انما خلقت النار

لمن عصی الله و لو کان سیدا قرشیا و الجنة لمن اطاع الله

و لو کان عبدا حبشیا ❖ ای پسر کسب هنر کوش نهار ❖ زیرا که

بهتر بود مرد را بها **قال علیه السلام** من کفارات

الذنوب العظام اغاثة الملهوف و التنفیس عن المکروب

شرح نشانهٔ زهد و ورع و ایمان و خداشناسی تدارک کفارهٔ معاصیست
چه کسی را که این تدارک باشد خدا را فراموش نمیشود و چون کسی خدا را
بخاطر دارد خداوند متعال نیز خیر دنیا و آخرت را باو عطا فرماید
اینست که میفرماید از کفارهای گناهان بزرگ اعانت نمودن
در حق شخص محزون و مظلوم است و خوشحال بودن و خوشحال ساختن
در موقع شقت و سختی روزگار را تنفیس خاموش کردن دل و خوشحال
داشتن چون تفریح تعال نفسک الله تعالی ای فرح کربک
قال علیه السلام یا بن آدم اذا رأیت ربک سبحانه یتابع
علیک نعمه وانت تعصیه فاحذره شرح میفرماید ای پسر آدم
چون بدیدی پروردگار خود را سبحانه و تعالی که تتابع نعمت داده
ولی در پی میدهد بر تو نعمتهای خود را و تو معصیت او را میکنی
پس در این صورت بترس از او در تتابع نعمت سعدی میگوید
هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون برمی آید مفرح ذات
پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب

ازدست

از دست و زبان که برآید ❁ کز عهدهٔ شکرش بدر آید ❁ پس بعد از آنکه
نعمتهای او را جل شانه و عظم سلطانه شکر بجا نیاوری بلکه عصیان
ورزی الحق جای خداست و از چنان قادر خالقی باید ترسید
قال علیه السلام ما اضمر احد شیئاً الا ظهر فی فلتات
لسانه وصفحات وجهه شرح پوشیده کسی چیزی را الا اینکه
آشکار شد در گفتار بی اختیار زبان او و سخنانی که ناگاه
از وصادر میشود و در اطراف روی او معلوم می آید یعنی
از فرح و تاسف آنچه در دل پوشند از نکات تکلم و صفحات
گونه و روی پیدا آید کما قال الله تبارک و تعالی سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود ❁ حق چو سیما را معرف خوانده است
چشم عارف سوی سیما مانده است ❁ رنگ رو غماز آمد چون جرس
از فرس آگه کند بانگ فرس ❁ بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خر از بانگ در ❁ گفت پیغمبر بتمییز کسان
مرء مخفی لدی طی اللسان ❁ رنگ روی سرخ دارد بانگ شکر

رنگ روی زرد دارد صبر و کمرنگی یازین است که اقرار لسانی
و عمل ارکانی مؤمن از تصدیق جنانی میشود و اگر بدون
تصدیق جنانی باشد همینقدر است که بظاهر اثر دارد نه باطن
مثلا اگر کسی تقیه و از روی خدعه کلمهٔ شهادت را بزبان
جاری کند بصورت ظاهر مسلمان و ملاقات او پاک است
و اگر بارکان و جوارح و اعضا آن قانون پاک مصطفوی را
بجای آرد هم اعمال آن شخص منسوب باسلام و پاک میشود
و اگر این نباشد نعوذ بالله باطن کسی و دل کسی بتصدیق
بصحت اسلام نیارد یعنی واعظ غیر متعظ و از این قبیل آمده
که ✱ چون بخلوت میرسند آن کار دیگر میکنند در این صورت
باطن چنین شخصی پاک نیست و بحسب معنی نجس و ناپاک است
این نجاست ظاهر از آبی رود ✱ وان نجاست باطن افزون شود
مگر اینکه کلمه توحید در اینجا هم اثری کند خدا توحید که
بحر وحدت بسیار وسیع است مردارها و ناپاکها را

پاک میفرماید ✱ حبذا آن مطبخ پر نوش و قند ✱ که سلاطین کاسه لیسان وی اند
حبذا آن خرمن صحرای دین ✱ که بود هر خرمن او را خوشه چین
حبذا دریای عمر بی غمی ✱ که بود زو هفت دریا شبنمی
الحاصل غیر از محبت الله در دل جای دادن خطاست
که از فلتات لسان و صفحات وجه آشکار میشود و مضر
و مهلکه نتیجه میدهد هر چه غیر حق یعنی آن بت است قال
علیه السلام امش بدائک ما مشی بک شرح در این
عبارت موجزه از بدیع صنعت اشتقاق است که امش
و ماشی هر دو از یک ماخذ و از مشی مشتقند چنانکه
در مثال این صنعت و بقای آن حضرت گفته شعر
بقیت بقاء الدهر یا کهف اهله ✱ وهذا دعاء للبریة شامل
میفرماید برو براه صبر و صبر کن بمرض و آنچه ناگوار است تو را
چیزی که را درفت با تو یعنی از دردهائی که داری ای آدم صبر
علی الداء اینجا مقصود بدارای ها دردو پنهان داشتن درد

آنچه دیده و شنیده شده دردهای بسیار بزرگ از نهفتن
و نهان داشتن بوسیلهٔ اندک معالجهٔ مخفی بفضل الهی
علاج شده و دردهای مختصر از زیادی رجوع این و آن
و شهرت موجب هلاک آمده و احادیث و اخبار و کلمات بزرگان
در اثبات این معنی است ❀ گفت پیغمبر که هر که سر نهفت ❀ زود باشد
بامراد خویش جفت ❀ والحاصل خود را منسوب بدردی
داشتن کنایه از شکایت از حضرت خلاق ودود است و این
شکایت دلالت دارد بر عدم التحمل راحه و الشهره
اگر چه معانی دیگر هم دارد خالی از مناسبتی نیست که از امراض
صوریه نیز پوشیدن دردها شکرات عیبدانه است که بیان
صبر و شکر معالجهٔ امراض صوریه و معنویه خواهد بود و شاید که
مراد از درد درد عشق الهی باشد که این درد در نزد انبیا و
اولیا پسندیده است و هیچوقت ازین درد خلاص نجویند
در دفتر طبیب خرد باب عشق نیست ❀ ای دل بدرد خو کن و نام دوا مبر

قال

قال علیه السلام افضل الزهد اخفاء الزهد شرح سمعه و ریا
در عبادات و اعمال ناشایسته و کفر است که عبادت مخصوص
بحضرت احدیت باشد و آنحضرت قدست اسماؤه
اسرار و خفیات را داناست پس چون در عبادات پنهان
عمل شود البته در حضرت باری عز اسمه مقبول آید و از
ثواب ریب و ریا دور باشد ❀ احد است سمیع المناجاتی
صمد کافی المهماتی ❀ هیچ پوشیده در او پنهان نیست ❀ عالم السر و الخفیاتی
این است که میفرماید بالاترین دینداری پنهان داشتن دینداری است
وقال علیه السلام اذا کنت فی ادبار و الموت فی اقبال
فما اسرع الملتقی شرح میفرماید وقتی که در ادبار هستی و
مرگ تو بر حسب تقدیر در اقبال است پس سرعت میکند
این التقا یعنی روزگار ادبار بسیار سخت گذران است
و اقبال هم اینقدر بطی السیر است که بطور کنایه مثلا اگر
مرگ بود در روزگار اقبال باشد هیچوقت نخواهی مرد که

که هیچوقت اقبال نخواهی دید این است که صبر با ادبار را
افضل عبادات شمارند **وقال علیه السلام** الحذر الحذر
فوالله لقد ستر حتی کانه قد غفر **شرح** میفرماید پرهیز کنید
بترسید از خلاف شرع و خلاف رضای خدا قسم بخدا
که میپوشاند آن معصیت را تا مثل اینکه بحقیقت آمرزیده شود
بطور کنایه اشاره باین است که ترسیدن از معصیت حق
موجب پوشیده شدن و غفران آنست * ای نموده ضد حق
در فعل و درس * در میان شکر او بی ترس * جز و جز وجوب شکر او
در وفاق * مر ترا اکنون ببطیند از نفاق * گر بگوید چشم را کو را فشار
درد چشم از تو برآرد صد دمار * ور بدندان گوید او بنما وبال
پس ببینی تو ز دندان گوشمال * باز کن طب را بخوان باب العلل
تا ببینی لشکر حق را عمل * چونکه جان جان هر چیزی وی است
دشمنی با جان جان آسان کی است * الحمد لله تعالی خداوند بی شریک
با این قدرت و عظمت به درجه رؤف است که شب و روز

وهر ساعت وهر دقیقه انواع معاصی عباد را می بیند
ومی پوشاند عجب غفار ستاریست تعالی شانه العزیز
وسئل علیه السلام عن الایمان فقال الایمان
علی اربع دعائم علی الصبر والیقین والعدل والجهاد
والصبر منها علی اربع شعب علی الشوق والشفق
والزهد والترقب فمن اشتاق الی الجنة سلا عن
الشهوات ومن اشفق من النار اجتنب المحرمات ومن
زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات ومن ارتقب الموت
سارع الی الخیرات والیقین منها علی اربع شعب علی تبصرة
الفطنة وتاول الحکمة وموعظة العبرة وسنة الاولین فمن
تبصر فی الفطنة تبینت له الحکمة ومن تبینت له الحکمة عرف العبرة
ومن عرف العبرة فکانما کان فی الاولین والعدل منها
علی اربع شعب علی غائص الفهم وغور العلم وزهرة الحکم
ورساخة الحلم فمن فهم علم غور العلم ومن علم غور العلم

صدر عن شرایع الحکم و من حلم لم یفرط فی امره و عاش فی الناس حمیدا
والجهاد منها علی اربع شعب علی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
والصدق فی المواطن و شنآن الفاسقین فمن امر بالمعروف شد
ظهور المؤمنین و من نهی عن المنکر ارغم انوف المنافقین و من صدق
فی المواطن قضی ما علیه و من شنئ الفاسقین و غضب لله غضب الله له
و ارضاه یوم القیمة **شرح** سلاست کلام مبارک و حلاوت
فرمایش مطاع بدرجه ایست که در عرض شرح و تفسیر بیان و بنان را
جز یاری خود آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه یارای حرکت نیست
و بی رهنمائی روحانیت این فرمایشات قوه تحریر و تقریر نخواهد بود
اکنون که این ذره بمقدار باین شرافت و سعادت و افتخار نائل آمد
برای تسهیل اطلاع اولا بعضی از لغات آنرا عرضه میدارد بعد از
لغت سازی از ترجمه و تفسیر عرض میشود الدعامة بالکسر ستون خانه
بمعنی عمود البیت و غند البعض ستون باغ را گویند مانند عمود الکرم و دیگر
مرد بزرگ شریف مثل سید جمعه دعم و دعائم و یقال الدعامة السید
ودعام

و دعامة القوم سیدهم الزهد بالضم اعراض کردن از دنیا حاصل
الزهد ضد الرغبة تقول زهد فیه و زهد عنه ای اعرض فیه و عنه
الترقب انتظار مانند ترصد السلا بالفتح و القصر جلد رقیقی را گویند
که طفل در شکم مادر جوف آنست جمعه اسلاء و در نزد بعضی از اهل
لغات بظرف ولد انسان مشیمه و بظرف ولد سایر حیوانات
سلا گویند و در این فرمایش بطور استعاره استعمال شده و در زبان
ارباب فصاحت و بلاغت نیکو صنعتی است در لغت عاریه خواستن
و در اصطلاح اهل ادب استعاره آنست که لفظی را از معنی خود
خارج کرده بمعنی دیگر ملایم آن در سلک نظم کشند تا موجب زینت
کلام آید مثل این فقرات که خانه زاد تقی بن محمد منشی باشی
بطور دعا عرضه دارد که آفتاب سعادت روز افزون و بنیان
دولت همایون تابنده و پاینده باد انجام بلا بینا یکه ان جلد رقیق
از بعضی آلایش محفوظ میدارد باستعاره این سلا معنی حفظ است
التبصر تامل کردن التبصیر و التبصرة نمودن و بینا کردن و التبصر ادراک

وبصره رفتن وتبصیر بمعنی تعلیم نیز می آید و دیگر گویند کوهی است ازرحد
که تمام دنیا را احاطه کرده و یقال التبصیر التعریف والایضاح
العبر بالفتح سینه خسته کردن و اشک چشم ریختن و از آب
یا جای دیگر عبور کردن و از شنیدن حرفها چیزی یافتن و فکر کردن
یقال عبرت الکتاب عبرا اذا تدبرته فی نفسک و لم ترفع به صوتک
وعبر الرویا فسرها و بابه کتب و عبرها ایضا تعبیرا وعبرت النهر
عبرا وعبورا وعبر الرجل والمرأة والعین من باب طرب ای
جری دمعه والنعت عابر واستعبرت عینه ایضا والعبران
الباکی وعبر النهر بوزن عدد شطه وجانبه ومنه عبر الوادی
ای شاطئ الوادی وعبر عن فلان اذا تکلم عنه واللسان تعبر عما فی الضمیر
والمعبر ما یعبر علیه من السفینه او قنطره وهذا عابر سبیل ای مار الطریق
وعبرمات سنه بالضم والتشدید نوعی از خرمای مدینه است درخت
وراه وطریق حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
جمعه سنن یقال سن الرجل ابله اذا احسن رعیتها وسنة الوجه صورته



الغور فرو رفتن و تحقیق نمودن و گودال و نهایت یقال غور کل شیء
قعره ونهایته وغار الماء یغور غورا وغارت عینه غورا
ای دخلت فی الرأس وغارت الشمس غیارا ای غربت و
غار النهار غورا ای اشتد حره وماء غور ای غایر وغارات الغور
فهو غایر وبابه قال وغار الماء ای سفل فی الارض ودخل
والغور ایضا المطمئن من الارض والتغویر اتیان الغور و
استغارت القرحه ای تورمت واغار علی العدو ای جد
الزهره بالضم سفیدی و از قبایل قریش یک قبیله یقال
زهرت النار ای اضاءت من باب فتح وازهرها غیرها
الرسخ والرسوخ محکم شدن و قرار یافتن و ثابت بودن
یقال رسخ الشیء ای ثبت وکل ثابت راسخ من باب فتح
ومنه الراسخون فی العلم ای الذین رسخ علمهم واتمهم
وثبت کما یرسخ النخل فی منابته وقیل معناه المذاکرون
بالعلم لان المذاکره لا تکون الا بالرسوخ والمحافظه

حاصل کلام آنکه از حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند از ایمان که چه چیز است ایمان
پس فرمود آنحضرت که ایمان منوط بر چهار ستون است یعنی
این چهار چیز ارکان اربعه ایمان باشد که هر یک از این چهار
ناقص باشد همانقدر ایمان ناقص میشود پس این چهار ستون
صبر است یقین است عدل است جهاد است و صبر از این چهار تا
هم بر چهار شعبه است بر شوق و بر ترس و زهد و انتظار پس
ارکان اربعه صبر هم معلوم شد هر یک از اینها ناقص باشد
نقص در آن صبر خواهد بود پس کسی مشتاق بهشت یا مشتاق لقای
حضرت احدیت باشد محفوظ است از شهوات و خواهشها
دیگر که شخص مشتاق جز خدا نمیخواهد و شهوات او را نمی فریبد
و گمراه نمیکند و کسی که بترسد از آتش جهنم یا از آتش دوری
از حق احتراز جوید از چیزهای حرام ید و لسان و سایر اعضا
و جوارح او جز رضای خدا حلال نشمارد و کسی که زاهد باشد

و اعراض

و اعراض کند از دنیا قبول خواری بکند از مصیبتهای وارده
یعنی صبور در مصائب و آلام و شدائد و خریداری ذلتها و مشقات است
که نتیجه و غرض و اقتضا است و کسی که مترقب و منتظر مرگ باشد
یعنی مرگ را دروغ نداند می شتابد بسوی خیرات یعنی عجله
در کارهای نیکو کردن و یقین که یکی از عمده ارکان اربعه ایمان است
بر چهار شعبه میشود بر تعلیم نمودن فطانت و زیرکی یعنی تا کسی عاقل
و فطن و زیرک نباشد مرد بله بی فطانت قابل تحصیل یقین
نمیشود بر تأویل و تفسیر نمودن کلمات حکمه و بر موعظه که موجب
فکر در راه خدا باشد و بر اخذ سیرت انبیا پس کسی که تعلیم
فطانت دارد آشکار میشود مر او را حکمت و کسی که آشکار شد
مر او را حکمت می شناسد فکر راه خدا را و کسی که شناخت
فکر راه خدا را پس مثل این است که بوده باشد در مردم انبیا
از عبادت نی توان آگاه شد ۞ میتوان موسی کلیم الله شد
و اما الرکن الثالث من ارکان الاربعه الایمانیه عدل

وعدل از آنها بر چهار شعبه است بر آنکه غوص دریای فهم کند یعنی عدالت
بدون فهم نمیشود و آنکه بقعر علم رود که بی علم هم عدالت ناقص است
و بر روشنی حکمتهاست که چون شخص عادل را حکمتها و نکات علمیه و عملیه
روشن باشد عدالت او کامل آید و بر ثابت داشتن حلم یعنی عادل را
از فهم و علم و حکمتها و حلم چاره نیست پس کسی که فهم کرد دانا شد به
بقعر علم و کسی که دانا شد بقعر علم صادر آمد از او پسندیده حکمتها
و کسی که حلم کرد افراط نمی کند در کار خود و معاش میکند در میان مردم
خوب و پسندیده و جهاد از آنها بر چهار شعبه است بر امر معروف
و نهی از منکر و راستی در موقع خود راستی و بغض اهل فسق
پس کسی که امر معروف کند قوی میشود پشتهای مومنین و کسی که
نهی از منکر کند قهر و غضب کرده و مالیده است دماغهای
اهل نفاق را و کسی که صدق نماید بجای خود ادا میشود حقی
که بر او است و کسی که غضب کرد اهل فسق را و آن غضب
محضا لله باشد نه از روی هوا خدا هم غضب می کند برای او

و سرخ

و سرخ میکند برای او و کنایه از این است که سرخ روئی و عزت می بخشد باو
و خوشنود میکند او را روز قیامت و پوشیده نیست که تمام
این شعب مذکوره هرگاه ادا شود ایمان کامل است بلکه
در ادای هر یک علیحده بجزو باید رعایت صورت و معنی نمود
مثلا صورت امر معروف که از شعب جهاد مرقوم شده
اینست که شخص دیگری را بکارهای شرعی نیکو و پسندیده وادار دارد
اما معنی امر معروف آنست که اولا شخص خود را بخصایص
لا تصفوا دارد که تا اینطور نشود آن نمیشود و هکذا از نهی
از منکر اولا بایستی شخص خود را از کارهای ناشایسته باز دارد
بعد از آن دیگران را و همچنین است سایر شعب و دعائم حکم
جهاد را هم دو قسم فرموده اند که جهاد اکبر جهاد با نفس است
پس تزکیه نفس در کلیه اعمال دخیل است تا او نباشد مقصود
ذات نایافته از هستی بخش ⁂ کی تواند که شود هستی بخش
قال علیه السلام الکفر علی اربع دعائم علی التعمق

والتنازع والزيغ والشقاق فمن تعمق لم ينب الى الحق ومن
كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق ومن زاغ ساءت عنده الحسنة
وحسنت عنده السيئة وسكر سكر الضلالة ومن شاق وعرت
عليه طرقه واعضل عليه امره وضاق عليه مخرجه والشك على اربع
شعب على التماري والهول والتردد والاستسلام فمن جعل المراء
ديدنا لم يصبح ليله ومن هاله ما بين يديه نكص على عقبيه ومن
تردد في الريب وطئته سنابك الشياطين ومن استسلم لهلكة الدنيا
والآخرة هلك فيهما وبعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطالة
والخروج عن الغرض المقصود فهذا الكتاب **شرح**
التعمق فرو رفتن وخود را غريق خيالي داشتن التعميق درك
كردن وزياده استقصا نموده طلب داناي كردن التنازع
خصومت كردن يقال التنازع التجاذب الزيغ وزيغه الزيوغ
والزيغان خم شدن مانند ميل زاغ يزيغ اي مال
من باب باع وزاغت الشمس اي مالت وزاغ البصر اي كل

وازاغه عن الطريق اي اماله الشقاق شكافها وعداوت و
مخالفت كردن العرة بالفتح والتشديد جاريه كه مذكر آن
غلام وبغلام عر گويند ومرض جرب وگر را هم گويند كه بشتر
مخصوص است وعرة بالضم والتشديد آن گري وقروح را
گويند كه شتر دچار ميشود وعراه بالضم مانند عرياني وفرس عري
ليس عليه سرج در فرمايش حضرت باستعاره از صعوبت
ودشواري كنايه ميشود المرية بالكسر وفتح الياء وقد تضم الميم
بمعني شك كه ضد يقين باشد جمعه مرايا ومنه قوله تعالى
فلا تك في مرية اي في شك والامتراء في الشيء الشك فيه
وكذا التماري الهول بمعني الخوف جمعه اهوال يقال
الهول المخافه هاله الشيء افزعه من باب قال وهالني يهولني
اي افزعني ومكان مهول اي مخوف وكذا امكان مهاله هاله
فاهتال اي افزعه ففزع التردد در ميان دو چيز تردد بود
الاستسلام مطيع ومنقاد شدن بحجر اسود روى دست خود ماليدن

وبوسیدن یقال استلم الحجر ای لمسه اما بالقبله او بالید
المراء بالکسر بکلام دیگری اعتراض کردن و مجادله نمودن
و در لفظ یا معنی کلام دیگری ایراد کردن یقال ماراه ای
عارضه دیدن داب وخوی است النکوص بالضم
والنکصان بعقب برگشتن یقال نکص الرجل ای رجع
وبابه دخل وجلس ونکص عنه ای اعرض وطابره بالکسر
وضع القدم علی الشئ السنبک بالضم پیش روی کراسب
جمعه سنابک وقیل السنابک یقولون ولا یفعلون
الا طاله طول دادن و دراز کردن چون لغتهای فرمایش
مبارک آنچه لازم بود عرض شد هم از ما حصل کلام
عرضه دارد حضرت علیه السلام میفرماید کفر هم بر چهار
ستون قرار دارد بر فرو رفتن در طلب از هر قبیل که نه
که دقت در طلب نشانه کفر است کنایه از این است
که شخص باید روزی را از جهد واکتساب بداند

که انبیا

که انبیا و اولیای عظام علیهم السلام در تحصیل دین بکمال
مجاهده و در کسب رزق در نهایت توکل باشند در کلام
الله مجید میفرماید ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و هم میفرماید
وعلی الله فلیتوکل المؤمنون منقول است که حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هر شب در موقع
خواب این دعا را میخواندند اللهم اسلمت نفسی الیک
وفوضت امری الیک والتجات ظهری الیک دوم
از ارکان اربعه کفر تنازع و خصومت کردن با دیگران است
مضرات این بر بدیهی و مستغنی از بیان باشد که خصومت
در دنیا شخص را از کار و کسب معاش و تحصیل رضای خدا
باز میدارد و آخرت را نیز تضییع مینماید که از برای
ضرر رسانیدن بدشمن ملایمات شرعیه را فراموش
میدارد سیم میل کردن یعنی مایل شدن بحظوظ
ونقوش ظاهریه وامتعه دنیویه یا غیر از خدا هر چه باشد

طفل از سرخ و زرد نشکیبد * مرد در سرخ و زرد نفریبد * سرخ و زردی که
لایق مرد است * اشک خونین و چهره زرد است * چهارم مخالفت
مقصود مخالفت با اوامر و نواهی شرعیه و مخالفت
با احکام الله است این چهار فقره نیز هر یک موجباتی دارد
پس کسی که فرو شد در طلب از معاصی و غفلت خود ناایستاد
و پشیمانی نخواهد داشت و توبه نکند بسوی حق و کسی که نزاع و
زیاد شد بجهالت و نادانی دائمی شد کوری او از حق
یعنی حق را نشناسد و کسی که مایل شد بچیزی بدی در نزد او
خوب دیده میشود و خوبی به که حبک الشی یعمی و یصم و سبب میشود
سستی ضلالت و گمراهی که در مضرت و منفعت خود امتیاز
نگذارد و کسی که خلاف کرد دشوار شد راههای او
و مشکل آمد برا و کار او و تنگ شد برا و مخرج او و جهت
عدم علم و بردباری او و که خلاف رضای خدا و خلاف
سنن سنیه حضرت رسول الله موجب این عیبهاست

و شک

و شک نیز بر چهار شعبه است بر تماری و جدال در حق و هول
چیزی که هیچ بر جدال لازم نباشد و بر خوف و تردید
در کارهای دینیه مراد اینست که از غیر خدا خوف نباید داشت
و در اعمال دینیه نیز تردید نباید بود و منقاد شدن یعنی
راضی شدن و تسلیم شدن بخلاف ما انزل الله پس کسی
که جدال را اب خود ساخت صبح نشود شب ظلمانی او
یعنی چون بجدال ما شد حق را تمیز نده و کسی که ترساند او را
ترسهائی که در نظر اوست باز گشت کند بر پاشنهای خود
کنایه از این است که کار دنیا و آخرت او مشرف بادبار
و کسی که تردد کرد آن تردید مورث آن شد که زیر پای
شیاطین بماند و سمهای شیاطین پا بود و ناچیزش دارد
کنایه از این است که تردید و شک گرفتاری است بفریب
شیاطین و کسی که راضی شد بخلاف ما انزل الله هلاک شد
در دنیا و آخرت بانواع مشقت بعد این هم کلام آن

کلمات دیگر را ترک کردیم و ذکر آنها ننمودیم باحتراز از طول کلام
در این موقع دو کنایات دارد یکی عظمت شأن این کلام
عالی نظام را دلالت میکند که در علم و عمل هر کس باین کلمات بعمل
رفتار نماید مستغنی میشود در دنیا و آخرت از هر علم و عملی
یعنی از همه کلمات بهتر و مفیدتر است دیگر ارشاد
طالبان صادق موافق که از طول کلام و هم طول آرزو
اجتناب جویند طول کلام موجب صداع میشود و هم
تخلیط مطالب مینماید و طول آرزو آدمی را از حق باز دارد
بخود مشغول میسازد یا آنکه معلوم میشود اگر قصد ایجاز
و اختصار نمیشد اقسام ایمان و کفر را بیش از اینها بیان
میفرمود همینقدرها علم آنرا در آموزش کافی داشته
بقیه هرچه باشد توفیقات سبحانی جل شأنه راجع است
که بوجدانیات حسنه و لطایف قابلیات علمیه باز
شناسند نعم ما قیل ؏ باقی این قصه آید بی بیان

دردرون

در درون هر که دارد نور جان **الحاصل** آنچه از
فرمایشات مبارکه حضرت علیه السلام مفهوم می آید معنی
بیست فقره عبارت است از ایمان و معنی بیست صفت
عبارت میشود از کفر که هر دو بیست فقره را اسما برای
تسهیل ضبط عبارت بنگارش میرود **بیست فقره**
علامات ایمان صبر ۱ یقین ۲ عدل ۳ جهاد ۴ شوق ۵
شفق ۶ زهد ۷ ترقب ۸ تبصرة الفطنة ۹ تأول الحکمة ۱۰ موعظة العبرة ۱۱
سنة الاولین ۱۲ غائص الفهم ۱۳ غور العلم ۱۴ زهرة الحکم ۱۵ رساخة ۱۶
الحلم الامر بالمعروف ۱۷ والنهی عن المنکر ۱۸ والصدق ۱۹
فی المواطن و شنآن الفاسقین ۲۰ و معنی هر یک را ابهام
معلوم است که حاجت باطناب نیست **بیست فقره**
علامات کفر تعمق ۱ تنازع ۲ زیغ ۳ شقاق ۴ تماری ۵
هول ۶ تردد ۷ استسلام ۸ جهل ۹ سکر ۱۰ ضلالت ۱۱ اشکال ۱۲ شک ۱۳
عدم التمیز ۱۴ اعراض عن الحق ۱۵ اتفاق الهوی ۱۶ انقیاد النفس ۱۷

کثرة الآمال اغراض الدنیویه مقاصد جسمانیه **قال**
علیه السلام فاعل الخیر خیر منه وفاعل الشر شر منه **شرح**
پیغمبر باید بجا آورنده خیر بهتر از خود خیرات الخیر بالفتح بمعنی
کرم و مال جمعه خیور و منه قوله تعالی ان ترک خیرا ای مالا و تقول لست
خرت یا رجل ای خست وانت خایر ای محسن و خار الله لک
و باء با ع در این صورت کنایه از آنست که عمل کردن بخیر
و بذل مال در راه خدا از خود مال بهتر است و انما الداری
بشر لذت میدهد والشر ضد الخیر بالفتح والتشدید یعنی بدی
یا واقع شدن در دنائت و بجهزی جمعه شرور یقال شررت
یا رجلا بفتح الراء و کسرها نعتان شرا وشررا و شرارة
بفتح الشین فی الکل وفلان شر الناس ولا یقال
اشر الناس الا فی لغه ردیه وقوم اشرار و اشراء جمع الاشرار
شر کردید وازیاد وقیل واحدها شریر کیتیم وایتام ورجل شریر
بوزن سکیت ای کثیر الشر والشره بالکسر مقدار الشر ایضا

وهمچنین

وهمچنین است فعل زشت بجا آوردن از خود شر و زشتی زشت از
بی ادب تنها نه خود را داشت بد ❁ بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در می‌رسید ❁ بی شرا و بیع و بی گفت و شنید
درمیان قوم موسی چند کس ❁ بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خوان و نان از آسمان ❁ ماند رنج زرع و بیل و داسمان
کما قال الله تبارک و تعالی فی سورة الانفال واتقوا
فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة یعنی ای مومنان
پرهیز کنید از آن بلیه و عذاب که نمی‌رسد از شما مخصوص
بکسی که ظلم کرده یعنی بهمه اصابت میکند اعم از ظالم
یا مظلوم و در حق قوم حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
بر تقضای آیه شریفه وانزلنا علیکم المن والسلوی
از آسمان مائده میرسید کما قال تعالی شانه فی سورة البقرة
وظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی
کلوا من طیبات ما رزقناکم وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون

در کلام الله مجید بر سبیل حکایه میفرماید و اذ قلتم یا موسی
لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما
تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها
و بصلها قال أتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر
اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم و ضربت علیهم الذلة و المسکنة
و باؤا بغضب من الله ایات مبارکه بر تقویت فرمایش
حضرت امیر المؤمنین برهانی است باهر فاعل شر از خود شر
شرتر است که از طفیل او شر بوجود می آید مثل آنکه از وجود
قوم موسی ناشی شد و مضرات آن بعالمی اصابت نمود
قال علیه السلام کن سمحا و لا تکن مبذرا و کن مقدرا
و لا تکن مقترا شرح السمح و السماح بخشنده کی مانند جود سمح
سمح بالفتح فیهما سماحا و سماحة ای جاد و سمح له ای
اعطاه و رجل سمح و امراة سمحة بسکون المیم ای سخی
و قوم سمحاء علی وزن فقهاء ای جواد و نسوة سماح

بالکسر

بالکسر و المسامحة المساهلة و تسامحوا ای تساهلوا و اسمحه
اسهله المبذر بالضم کسی که مسرف باشد یقال ابذر
فی المخرج اسرف و تبذیر المال تفریطه و تفریقه اسرافا
تقتیر کم کردن و دشوار و مشکل شدن یقال قتر ای نقص و قتر علی
عیاله ای ضیق میفرماید باش بخشنده و مباش اسراف کننده
که ان الله لا یحب المسرفین و همچنین ان المبذرین کانوا
من اخوان الشیاطین اما جود و بخشش و ادای حقوق
بموقع و مستحسن است و باش آسان کننده و باندازه بخشنده
و اندازه نگه دارنده و مباش مشکل کننده و سخت گیرنده
و مضایقه کننده که بامساک کشد و قال علیه السلام
اشرف الغنی ترک المنی شرح ای خنک آنرا کزین ملک بجست
کاجل این ملک را ویران گرفت ❁ خیز بلقیسا بیا باری ببین
ملک شاهان و سلطانان دین ❁ شسته در باطن میان بوستان
ظاهرا خاری میان دوستان ❁ بوستان با او روان هر جا رود

لیک او از خلق پنهان میشود ❁ نی بسنگ غم زند بر شیشه‌ات
نی پدید آید ز مردن ریشه‌ات ❁ هم تو شاه و هم تو لشکر هم تو تخت
هم تو نیکو بخت باشی هم تو بخت ❁ گر تو نیکو بختی و سلطان رفت
بخت عزت روزی بخت رفت ❁ تو بمانی چون گدای بینوا
دولت خود هم تو باشی ای محتشمی ❁ چون تو باشی بخت خود ای معنوی
پس تو که بختی ز خودی کم شوی ❁ تو ز خود کی کم شوی ای خوش خصال
چونکه عین تو ترا شد ملک و مال ❁ ترک منی و آرزوها موجب نزدیکی
بخدا و قرب حق است و تقرب بحق آن شرافت را دارد
که در عین فقر و بیچیزی او را استطاعت و استغنای جز آن عالم
میباشد و این اشرف غنی است که بترک آرزوها و شهوات
فایز شده از این مر کنز لا یفنی حاصل نماید **وقال علیه السلام**
من اسرع الی الناس بما یکرهون قالوا فیه ما لا یعلمون **شرح**
میفرماید کسی که بشتابد بسوی مردم بچیزی که آن مردم کراهت دارند از او
میگویند آن مردم نیز در او آنچه را نمیدانند کنایه است از تعاطی امثل

از مکافات عمل غافل مشو ❁ گندم از گندم بروید جو ز جو
میگویند آنچه را نمیدانند میشود کنایه از نفرین باشد که نفرین را
کسی نمیداند که بما ظهور خواهد شد یا نه یعنی وقتی در حق مردم
بد کردی آنها هم بد ترا میگویند و نمیدانند باطمینان که بد گفتن
آنها تلافی بد کردن تو خواهد شد یا خیر چون نمیدانند نشر
خواهند گفت الحاصل ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها
قال علیه السلام من اطال الامل اساء العمل
شرح میفرماید کسی که دراز کند آرزو را بد میکند کار و عمل خود را
یعنی درازی آرزو مستلزم عمل ناشایسته است چه شخصی که
گرفتار آرزوهای شخصی شد از معبود غافل می‌آید و بغفلت
از حضرت معبود بدکاریست نعوذ بالله من الغفلة **قال علیه السلام**
وقد لقیه عند مسیره الی الشام دهاقین الانبار فترجلوا له واشتدوا
بین یدیه ما هذا الذی صنعتموه فقالوا خلق منا نعظم به امرائنا
فقال علیه السلام ما ینتفع بهذا امرائکم وانکم لتشقون به علی انفسکم

فی دنیاکم وتشقون فی اخرتکم وما اخسر المشقة وراءها العقاب
واربح الدعة معها الامان من النار **شرح** حضرت سلام الله علیه
وقتی تشریف فرمای ناحیهٔ شام شده از دهاقین انبار که قریهٔ وقصبه
در آن ملک است پیاده در رکاب آنحضرت از برای توقیر واحترام
آنحضرت میرفتند فرمود چیست اینکه کردید وباینهمه زحمت پیاده آمدید
پس عرض کردند این خلق وفریضه وخوی ماست که تعظیم کنیم باینطریق
امیران وحاکمان خودرا پس آنحضرت فرمود که فایده نمیکنند
باین کار امیران شما وبدرستی که شما هر آینه مشقت مینهید باین کار
بر نفسهای خود در دنیای خودتان وشقاوت حاصل میکنید
باین کار در آخرت خود زیرا که غیر از خدا را تعظیم کرده اید وچه
زیانست مشقتی که متضمن عقاب هم باشد وچه سودمند نیست
آسایشی که باشد با آن ایمنی از آتش این فرمایشات حضرت
علیه السلام شبیه است در حق ارباب غفلت که بزبان لا اله الا الله
وبحسب کار وکردار عبدهٔ صنمانند ودر مخلوق انواع امیدواری دارند

عبدالله انصاری گوید الهی اگر کار بگفتار است بر سر همه تاجم
واگر بکردار است بپشه ومور محتاجم پس جز خدا ستایش وتعظیم
نداردو اغلب اهل ایمان از مخلوق هم چون نیکی ببینند شکر خدا نکنند
که مبدا فیض اوست وبی خواهش او ومشیت بالغهٔ او فیضی بخلق نبود
این اشعار مناجات خالی از مناسبتی نیست در یادآوری نعم الهی

گرچه خواجه بس سخاوت کرد وجود ❀ هیچ آن کو عطای تو نبود
او کله بخشید وتو سر پرخرد ❀ او قبا بخشید وتو بالا وقد
او زرم داد وتو دست زرشمار ❀ او ستورم داد وتو عقل سوار
خواجه شمعم داد وتو چشم قریر ❀ خواجه نقلم داد وتو طعم پذیر
او وظیفه داد وتو عمر وحیات ❀ وعده اش زر وعدهٔ تو طیبات
او وثاقم داد وتو چرخ وزمین ❀ در وثاق او وصد چون او مکین
زر از آن تست او زر نافرید ❀ نان از آن تست نانش از تو رسید
آن سخا ورحم هم تو دادیش ❀ کز سخاوت میفزودی شادیش
من ورا قبلهٔ خود ساختم ❀ قبله ساز اصل را انداختم

وقال علیه السلام لابنه الحسن علیه السلام یا بنی
احفظ عنی اربعا واربعا لا یضرک ما عملت معهن ان اغنی
الغنی العقل واکبر الفقر الحمق واکرم الحسب حسن الخلق
واوحش الوحشة العجب یا بنی ایاک ومصادقة الاحمق
فانه یرید ان ینفعک فیضرک وایاک ومصادقة البخیل
فانه یقعد عنک احوج ما تکون الیه وایاک ومصادقة
الفاجر فانه یبیعک بالتافه وایاک ومصادقة الکذاب
فانه کالسراب یقرب علیک البعید ویبعد علیک القریب
شرح از وصایای آنحضرت است که در حق پسر بزرگوار
حضرت امام حسن علیه السلام میفرماید ای پسرک من
و این تصغیر محبت است حفظ کن از من چهار چیز
و چهار چیز است که ضرر ندارد ملا فتح الله مرحوم میگوید
اثبات تکرار اربعا در مکان ثانیا بجهة آنست که اربع
اول از بابت کسب فضائل خلقیه است و اربع دوم

ازبابت معامله نمودن با خلقان یا آنکه اولی ازبابت
اثبات است و دومی ازبابت نفی پس فیهما تاکید است
یا آنکه اربع اول مرغوب فیه است و اربع ثانی مرغوب عنه
و ضرر ندارد تورا آنچه عمل کنی با این دو اربع که
اربع اول اینست بدرستی که بالاترین توانگری
عقل است عبدالله انصاری در مناجات میگوید
الهی آنرا که عقل دادی چه ندادی و آنرا که عقل
ندادی چه دادی * عقل سلطان قادر خوش خوست
آنکه سایه خداش خوانده‌اند * سایه با ذات آشنا باشد
سایه از ذات کی جدا باشد * عقل سرمایه دو جهانست
و بالاترین فقیری و چیزی حمق است که حماقت
موجب تضییع معاش و معاد می‌شود و بهترین حسب
خوشخوئی است و شیرین زبانی که شخص خلیق
خوشخو و شیرین زبان البته محتاج بحسب و نسبت

در شناسک ترا از هر ترس و خوفی صفت عجب و تکبر وجود حمق است
الحق علاوه برآنکه این صفت برای ایمان و آخرت
مضرت دارد در دنیا نیز اغلب مخاطرات از این صفت
حاصل میشود اما چهار دیگر این است ای پسرک من بپرهیز
از مصادقت و دوستی با احمق که احمق هم خود در خطر
باشد و هم دوستان او پس بدرستی که آن احمق اراده میکند
اینکه نفع رساند ترا پس ضرر میرساند ترا و دور باش
از دوستی مردم بخیل پس بدرستی که آن بخیل نشنید از
دوستی نمودن با تو یعنی بر نخیزد بیاری تو در محتاج ترین
چیزی که باشی محتاج بسوی او و احتراز کن از دوستی
بدکار پس بدرستی که او بفروشد ترا بچیز اندک از آن
قدر خود را نمیداند و بدکاری و محو خود را ضایع
میدارد آنکه قدر خود را نداند البته قیمت ترا هم
نشناسد و اجتناب کن از محبت با دروغگو پس

بدرستی که او مانند سراب است سراب اراضی بی آب
شوره زار است که از دور بنظر آب می آید مردم کذاب
نیز اینحالت دارند نزدیک میکند آن کذاب بر تو دور را
و دور گرداند بر تو نزدیک را میشود که مراد از دوری که
نزدیک بتو میگرداند امل و آرزو باشد و از نزدیکی
که بتو دور میسازد خدا باشد که میفرماید انا اقرب
الیکم من حبل الورید با این نزدیکی مجالست و مصاحبه
شخص کذاب آدمی را از خدا بیخبر و دور میسازد
و در این فرمایش مبارک اگرچه خطاب بحضرت
مجتبی سلام الله علیه شده ولی این خطاب
مستطاب عمومی است خوش برآنکه سعادت
و توفیقش یاری کند و بمدلول این فرمایشات
مطاعه حرکت و رفتار نماید و از دنیا و آخرت
بهره مند آید اللهم ارزقنا توفیق الطاعه و الاطاعه

وقال علیه السلام لا قربة بالنوافل اذا اضرّت بالفرایض

شرح
میفرماید نیست قربتی بنوافل وقتی که ضرر برساند بفرایض یعنی از جهة آنکه اعمال مستحبه شخص را از اعمال واجبه باز دارد آن مستحبات موجب قربت و نزدیکی بخدا نمیشود یعنی چه در کار دنیا و چه در عمل آخرت کار واجب را نباید ترک کرده و بمستحبات پرداخت نوافل و مستحبات وقتی پسندیده و لایق است که در فرایض و امور واجبه نقص و قصوری نباشد و الا هیچ استحباب نخواهد بود قال علیه السلام لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه وهذا من المعانی العجیبة الشریفة والمراد به ان العاقل لا یطلق لسانه الا بعد مشاورة الرّویة ومؤامرة الفکرة والاحمق یسبق حذفات لسانه وفلتات کلامه مراجعة فکره ومماخضة رایه فکان لسان العاقل تابع لقلبه وکان قلب الاحمق تابع لسانه وقد روی عنه علیه السلام هذا المعنی بلفظ آخر وهو قوله علیه السلام

قلب الاحمق فی فیه ولسان العاقل فی قلبه ومعناهما واحد

شرح
میفرماید زبان مرد عاقل وراء قلب اوست الوراء بالفتح از قبیل جهات ست وراء هم ملک ای امامهم ویقال الوراء ولد الولد اینجا از معنی اخیر استعاره شود یعنی زبان در دهان ای خردمند چیست ❁ کلید در گنج صاحب هنر که زبان ولد ولد یعنی نتیجه قلب شخص عاقل است یعنی آنچه بزبان جاری مینماید از افکار صائبه قلب عاقل است که آنچه عاقل بگوید نفهمیده نیست وقلب احمق وراء زبان اوست یعنی ایضا نتیجه زبان اوست باین طور که از کلمات و گفتار زبانش حماقت او معلوم میشود قلب او هم کانه پیش روی اوست واین زبان وسیله اظهار او نیست بلکه آن قلب نتیجه این کلمات مزخرفه احمق است بعبارة اخری ❁ احمق دل بر زبان دارد عاقل زبان در دل یعنی احمق آنچه میگوید نمی فهمد زیرا که دل او هم مسلم کامل نیست

پس باید گفتن زبان بمشورت و تصدیق جنان باشد و الا
بکار نیاید کانه لفظ مبارک الله یک اسم بیش نیست
این اسم مبارک را موسی در مناجات میگوید از اثر
کوه طور خشک میگردد و همین اسم شریف را گدائی روزی
هزار بار در خانها میزند لب نانی نمی ارزد برای آنکه
در گوینده فرق است آن بتصدیق دل میگوید و این
همان لب نان میجوید حضرت خود میفرماید این از کلمات
عجیبه شریفه است و مراد باین کلام آنست که شخص عاقل
گفتار نمی آورد زبان خود را مگر بعد از مشاوره با رای
و رویت و مؤامره و تصویبات فکریه یعنی اینها نشانه
عقل است عبرت کند از این فرمایش و گفتار خود را
با خود عقل و مشاوره فکر قرار دهد و شخص احمق
سبقت میگیرد خذفات و انداختهای زبان او گفتارهای
بی فکر او بر بازگشتن و مراجعه و مداخله فکر او و مناصحه

رای و اندیشه او پس مثل این است که زبان عاقل
تابع است مر قلب او را و هم مثل اینست که قلب احمق
تابع است زبان او را و بتحقیق روایت شده از آنحضرت علیه السلام
این معنی بلفظ دیگر و آن لفظ فرمایش آنحضرت است
که میفرماید دل مرد احمق در زبان و دهان اوست و زبان
شخص عاقل در قلب او و معنی این هردو مطلب یکی است

وقال علیه السلام لبعض اصحابه فی علة اعتلها جعل الله
ما کان من شکواک حطاً لسیئاتک فان المرض لا اجر فیه
ولکنه یحط السیئات ویحتها حت الاوراق وانما الاجر
فی القول باللسان والعمل بالایدی والاقدام وان الله سبحانه
یدخل بصدق النیة والسریرة الصالحة من یشاء من عباده الجنة
واقول صدق علیه السلام ان المرض لا اجر فیه لانه من قبیل
ما یستحق علیه العوض لان العوض یستحق علی ما کان فی مقابلة
فعل الله تعالی بالعبد من الآلام والامراض وما یجری مجری ذلک

والاجر والثواب یستحقان علی ما کان فی مقابلة فعل العبد فبینهما
فرق قد بینه علیه السلام کما یقتضیه علمه الثاقب ورایه الصائب

شرح میفرماید آنحضرت علیه السلام بیکی از اصحاب خود در مرضی که
مریض شده بود آن صحابه آن علت گردانید خداوند تبارک و تعالی
آنچه باشد از بیماری تو کفاره و فرو ریختن از گناهان تو پس بیماری اجری
در آن نیست ولی آن بیماری بریزد و می اندازد گناهان را یعنی [illegible]
کفاره گناهان باشد که بتراشد اعمال را چون تراشیدن برگهای درخت
و جز این نیست که اجر و مزد در گفتار زبان است و کردار دستها و قدمها
یعنی چیزی که برای شخص مستحق میدارد اجر و مزدی از زبان و دست و پا
حاصل میگردد مثلا زبان صلوات فرستاد و تکلمات حسنه از آن ظهور آمد
شخص را مستحق اجری و مزدی مخصوص میدارد یا نعوذ بالله اگر کفری
از زبان صادر آمد مستوجب مزدی علیحده از کیفر و عقوبت میشد
و همچنین دست اگر در راه خدا انفاق کرد یا پای کسی در راه خدا
قدم زد بمسجد رفت یا بوجوه دیگر مضایقه قدم زد مزدی دارد یا آنکه

العیاذ بالله دست مردم آزاری نمود و یا بهوای نفس حرکت کرد
باز اجر و مزدی جداگانه داده میشود که در بطنی از بطون معانی
قرآنیه آیه مبارکه الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات والخبیثات
للخبیثین والخبیثون للخبیثات باینجا باشد که اجر و مزد خوب برای
مرد خوب است که زبان و دست و پای آنها برضای خدا حرکت کرد
و مزد زشت و کیفر و عقوبت برای کسانی هست که بهوای نفس گفتند
و کردند و رفتند در امتیاز و تفاوت گفتها و اجر زبان بمناسبت
حق محیط جمله آمد ای پسر * وا ندارد کارش از کار دگر * گفت شیطان که بما اغویتنی
کرد پنهان فعل خود دیو دنی * گفت آدم که ظلمنا نفسنا * او ز فعل حق نبد غافل چو ما
در گنه او از ادب پنهانش کرد * زان گنه بر خود زدن او بر بخورد * بعد توبه گفتش ای آدم نه من
آفریدم در تو آن جرم و محن * نه که تقدیر و قضای من بد آن * چون بوقت عذر کردی آن نهان
گفت ترسیدم ادب نگذاشتم * گفت هم من پاس آنت داشتم * هر که آرد حرمت او حرمت برد
هر که آرد قند لوزینه خورد * طیبات از بهر که للطیبین * یار را خوش کن برنجان و ببین
در امتیاز اجر زبان عجب مثالی است که در کلام الله مجید حکایه میفرماید

فی سورة الاعراف قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم
شیطان گفت بحق اغوا کردن تو مرا که با در بما اغویتنی برای قسم است
وجائز است که با سببیه هم باشد ای بسبب اغوا کردنت لاقعدن
تا آخر ای لاعترضن لهم فی طریق التوحید الذاتی و لامنعنهم عن سلوکها
بان اشغلهم بما سواک این جسارت قولی و بواسطه صفت رذیله
تکبر مردود ابدی شد این مزد زبان او بود و آدم و حوا علیهما السلام
قالا ربنا ظلمنا انفسنا بعد ظهور عصیان گفتند ای پروردگار ما
ظلم کردیم بانفسهای خود ما را وان لم تغفر لنا وترحمنا اگر مغفرت
نفرمائی و رحم نکنی ما را قال القاشانی ای وان لم تغفر لنا بستر هیئاتنا
الانوار الروحانیة المشرقة علینا وترحمنا بافاضة المعارف الحقیقیة
لنکونن من الخاسرین ای من الذین اتلفوا الاستعداد الاصلی
وهو مادة السعادة والبقاء اگرچه در حقیقت بمقتضای قل کل من عند الله
خالق جمیع افعال حق است ولیکن رعایة للادب بمقتضای ما اصابک
من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک اسناد حسنه را

بحق سبحانه و تعالی نموده و سیئه را بنفس خود و بخود نسبت داده
هر دو این ادب زبانی ابو البشر بلکه ابو الانبیا شد و بدنیا
و آخرت رستگار آمد که فمن جاء بالحسنة فله عشر امثالها
الحاصل اجر زبان معلوم شد و اجر دست و پا هم که انفاق
بدست یا حرکت بپا در راه خدا چه مزدها دارد معلوم است که
حاجت بمثال ندارد و بدرستی که خداوند سبحانه و تعالی داخل بکند
بسبب صدق نیت و قلب شایسته نیکو هر کرا میخواهد از بندگان خود
بجنت جامع و مؤلف حضرت نهج البلاغة السید الشریف
النقیب ذو الحسبین رضی الدین محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم
میفرماید که میگویم من راست فرموده است آنحضرت علیه السلام
بدرستی که مرض هیچ اجری نیست در آن که آن مرض از قبیل
چیزی نیست که مزد داده میشوند بر آن بعوض و تلافی از جانب خدا
از برای اینکه عوض مستحق است بر آنچه باشد در مقابله کار خدا از
بنده از مشقتها و مرضهائی که دچار میشوند و چیزی که جاری میشود

در محل آن از اقسام غم و اندوه و اجر و ثواب مستحق میشوند دو
برآنچه واقع باشد در برابر کار و عمل عبد در میان این دو که
عوض باشد یا اجر باشد فرق است تحقیق که بیان فرموده است آن
آنحضرت علیه السلام همچنانکه قضا کرده است آن را علم آنحضرت
که ثاقب و سوراخ کننده حقایق امور است و رای و فکر
آنحضرت که رسیده است بصواب **وقال علیه السلام**
فی ذکر خباب بن الارت یرحم الله خبابا فلقد اسلم راغباً
وهاجر طائعا وقنع بالکفاف ورضی عن الله وعاش مجاهدا
شرح میفرماید آنحضرت علیه السلام در ذکر خباب بن الارت
مرحوم ملا فتح الله نوشته خباب بفتح خاء معجمه و باء مشدده
اسم شخصی است از مهاجرین که وفات نموده در کوفه بعد از
بازگشتن حضرت امیرالمؤمنین از محاربه صفین و او اول کسی بود
که آنحضرت او را در کوفه دفن کرد و بعد از دفن او را
مدح فرمود به وصف باین طریق که میفرماید رحمت کند خدا

خباب را

خباب را پس براستی که اسلام آورد در حالتی که راغب بود باسلام
و میل باطنی باسلام داشت و از موطن خود بطوع و فرمانبرداری
برای ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم هجرت
اختیار نمود و قانع شد از رزق بانقدری که حاجت
سؤال نباشد و راضی و خوشنود شد از خدا و بقدر نهی
آنچه باشد اعم از اینکه خیر او باشد یا ضرر او و زندگانی
نمود در حالتی که جهاد و کوشش داشت این صفات حمیده
اگرچه ظاهرا راجع است بجناب خباب بن ارت ولیکن
هرکسی که بخلوص عقیدت ایمان آورده اسلام بپذیرد
و بالطوع والرغبة خدمت مردان خدا نائل آید و بکفاف
روزی قانع گردد و از خدا راضی باشد و مجاهد فی سبیل الله
زندگانی کند خاصه در مجاهده با نفس نیکوکار و طرف
تعریف و توصیف حضرت خواهد بود چنانکه بعد از مدح
جناب خباب خبر دیگر اشارهٔ عمومی این مطلب مینماید

وقال علیه السلام طوبی لمن ذکر المعاد وعمل للحساب
وقنع بالکفاف ورضی عن الله شرح مذاکره معاد بوجب
ازاله صفات رذیله حرص وطمع وخواهش نفس است
ویاد آور میشود شخص را تکالیف شرعیه وخداجوئی و
چیزهائی که در معاد بکار آید وبخاطر داشتن روز حساب
متضمن آنست که از حرام اجتناب جویند ودر کار
ظلم واسراف ننمایند وقناعت بکفاف وسیله ایست
که شخص در دنیا راحت باشد وبکار آخرت پردازد
ورضای از خدا شکر نعمتهای الهیه است که شخص را
از عدم بهستی آورده وبهیچ همه چیز عنایت کرده از
قبل وجود ولوازم آن از دست وپا وچشم وگوش وغیره
اینست که میفرماید خوشا بحال کسی که یاد کرد معاد را
وعمل نیکو کرد از برای حساب وروز حساب وقناعت نمود
بمقدار رزقی را که منع نمود از و سوال و راضی شد از خدا

قال

وقال علیه السلام لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا
علی ان یبغضنی ما ابغضنی ولو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق
علی ان یحبنی ما احبنی وذلک انه قضی فانقضی علی لسان النبی
الامی صلی الله علیه واله وسلم انه قال یا علی لا یبغضک
مؤمن ولا یحبک منافق شرح میفرماید هرگاه بزنم
بر خیشوم واصل بینی شخص مؤمن با این شمشیر خود برای آنکه دشمن
دارد مرا دشمن نخواهد مرا واگر بریزم دنیا وهمه اسباب
وامتعه دنیویه را بر شخص منافق برای آنکه مرا دوست دارد
دوست نمیدارد مرا واین حب وبغض از آنست که قضا
باینطورها قضا میکند پس گذشته وراننده شده بر زبان
حضرت پیغمبر نانویسا وناخوانا صلی الله علیه وآله وسلم
آنکه امی بودن حضرت را تذکر است نوعی ارباب
کمال را شبهه مینماید که بخواندن ونوشتن با آنکه در
حضرت احدیت این هنرها وقال وقیل هیچ نمی ارزد

اگر دانش بخواندن بود دانایی نبودی * چرا آن خواجه کل نانوشته خوانا بود
ناخوانا بالجمله این خواجه کل آنکه فرمود یا علی دشمن ندارد ترا
مؤمن متقی که پاک اصل است و دوست ندارد ترا منافق شقی
زیرا که ناپاک زاده است در این مسئله احادیث و اخبار
زیاد و از آن قبیل است حب علی حسنة لا یضر معها سیئة
و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة محمد بن ادریس الشافعی
که پیشوای شافعیه است گویا در مرض موت بوده و گفته
کفی فی فضل مولانا علی * وقوع الشک فیه انه الله
ومات الشافعی ولیس یدری * علی ربه ام ربه الله
ای خلیفه نور روز و خواجه شب قدر * که نعمتی دو جهانی و
مغتنم ام و کان * منت خدای نمیدانم اینقدر دانم
که بحر معرفت را کرانه نیست عیان * و ایضاً گفته شده
چهره منکران روز غدیر * روز محشر شود سیاه چو قیر
شکر لله که نیستم منکر * بر ولای امیر کل امیر

الحاصل

الحاصل دوست علی را قدر بالاتر از آنست که تحریر آید
و دشمن علی نیز اینقدر خبث دارد که سخن و قلم نرساند
و قال علیه السلام سیئة تسوءک خیر عند الله من حسنة
تعجبک شرح میفرماید بدی که ترا اندوه رساند یعنی
بجهه پشیمانی از آن بهتر است نزد خدای تعالی از نیکوی
که نخوت و کبر برای تو حاصل نماید هم از این قبیل فضیلت حکایت
آن یکی میرفت در مسجد درون * مردم از مسجد همی آمد برون
گشت پرسان که جماعت را چه بود * که ز مسجد می برون آیند زود
آن یکی گفتش که پیغمبر نماز * با جماعت کرد و فارغ شد ز راز
تو کجا در میروی ای مرد خام * چونکه پیغمبر بداده است السلام
گفت آه و درد از آن آمد برون * آه او میداد از دل بوی خون
آن یکی از جمع گفت آن آه را * تو بمن ده و آن نماز من ترا
گفت دادم آه و پذرفتم نماز * او ستد آن آه را با صد نیاز
شب بخواب اندر بگفتش هاتفی * که خریدی آب حیوان و شفی

حرمت این اختیار و این دلخوش ❀ شد نثار جمله خلقان قبول

وقال علیه السلام قدر الرجل علی قدر همته وصدقه

علی قدر مروته وشجاعته علی قدر انفته وعفته علی قدر غیرته

شرح میفرماید مقدار و منزلت مرد بقدر همت اوست یعنی

بهمت صاحب قدر میتوان شد و بر صدر میتوان نشست

بزر میتوان لشکر آراستن ❀ ز لشکر بسی کینها خواستن

و بمجرد از دنیا گذشتن و بذل مال موجب قدر و منزلت در

آخرت و مآل میشود و صدق مرد و راستی شخص بقدر مروت او

یعنی صدق و راستی دلیل است بر مروت او و شخص با مروت

و انصاف بجز راستی را حرام میداند و شجاعت مرد

بقدر حمیت و هیجان خشم اوست چه هیجان خشم از روی

حمیت و تعصب میشود و الا کس بی حمیت هیچوقت تعصب نماید

که موجب بروز شجاعت باشد چه نیکوست حمیتی که شخص

از خالق خود داشته و دشمن او شیطان را شجاعت اظهار

از خود دور سازد و غیر از رضای خدا هرچه باشد مغلوب و

شکسته دارد و پاک دامنی مرد بقدر غیرت اوست که شخص

با غیرت نفس پاکدامن میشود زیرا فسق دیگران را

در حق خود قبول نمی کند و همینطور این غیرت عادت

و طبیعت او میشود که بدیگری هم فسق ننموده خود دارای نفس

و پاک دامن باشد و اینجا همه ارباب غفلت شبه است

هرکه با اهل کسان شد فسق جو ❀ اهل خود را دان که شد قواد او

این حدیث نیز باین معنی دلالت دارد که در حق سعد بن معاذ

و تحسین از غیرت او فرموده قوله صلی الله علیه وآله وسلم

ان السعد الغیور و انا اغیر من سعد والله اغیر منی و من

غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن قال علیه السلام

الظفر بالحزم والحزم باجالة الرای والرای بتحصین الاسرار

شرح الاجاله جولان کردن و انتقال کردن تجال

جال الرجل من دینه ای انتقل من دین الکفر الی دین الاسلام

واحال الرجل اذا تحول من شیئ الی غیره و احال ای اسلم
کما یقال احلوا ای اسلموا میفرماید فیروزی یافتن بداشتن
احتیاط است و احتیاط در بکار داشتن رای و فکر است
و فکر منوط است بمحکم داشتن و استوار نمودن اسرار نتیجه اینکه
میشود که مظفر و منصور بودن بمحکم داشتن سرها ست هر کس
در کار دنیا و اخرت فیروزی بخواهد لابد است از حزم
و احتیاط و همچنین داشتن حزم احاله رای نخواهد و میسر
نمیشود مگر بتحصین اسرار ش گفت شنیدم که هر که سر نهفت
زود باشد بمراد خویش جفت و قال علیه السلام
احذروا صولة الکریم اذا جاع واللئیم اذا شبع
شرح مرد کریم الیس را بنخل بارآور تشبیه کرده اند که هر قدر
بر و ثمر بیشتر دارد زیادتر سر فرود آرد و لئیم را بالاغ وحمر
مماثل داشته اند که اگر اندکی از اندازه خود بیشتر
تعلیف نماید کارش بطغیان میکشد که لگد او هدر دارد

از ابوذرجمهر

از ابوذرجمهر حکیم پرسیدند فرق میان کریم و لئیم چیست
گفت الکریم من استوی عنده الذهب والفضة وسائر الاحجار
واللئیم من استوی عنده الذهب والفضة وسایر الاحجار
یعنی کریم از راه استحقار خاک و زر را یکسان شمارد
همانطور که خاک در نظر بلند مرد کریم بیقدر است طلا
و نقره نیز وقعی نگذارد و لئیم دنی همان قسم که از روی استعظام
نقره و زر و یواقیت و درر بنظرش جلوه دارد حجر و مدر
کوی و رهگذر را نیز موجب ثروت میداند که با نفاق
مشتی خاک راضی نشود پس صولت و هیجان خشم مرد کریم
در وقت گرسنگی اوست که بذل و انفاق هم نمی تواند
و حمله بردن و صولت مرد لئیم در وقت سیری اوست
که خود را مستغنی میداند و پروای دیگران نیز ندارد
اینست که میفرماید حذر کنید از صولت شخص بلند همت
وقتی که گرسنه شود و حذر کنید از لئیم وقتی که سیر شد

وقال علیه السلام قلوب الرجال وحشیة فمن تالفها
اقبلت علیه شرح میفرماید دلهای مردمان وحشی و رمنده است
پس کسی که بدست آورد بالفت و محبت اندلها را رو
آورند او را بمعاونت و نصرت تاکید است در الفت
و محبت با مردم گرت زدست برآید چو نخل باش کریم
ورت زدست نیاید چو سرو باش آزاد و همینطور که
شخص محسن نیکو کار روی آورند خدا هم اقبال دنیا و آخرت
با آن مرد تسالف میدهد که خدا بندگان و مخلوق خود را
بسیار دوست دارد خوبی میکند در حق کسی که بمخلوق او
خوبی کند و بدی میکند انرا که در حق مخلوق بد روادارد
کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الخلق عیال الله
فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله یعنی خلق
عیال خدا اند و محبوب ترین خلق نزد خدا کسی است
که احسان کند بر عیال او وقال علیه السلام عیبک مستور

ما اسعدک جدک شرح الجد بالفتح بردین مانند قطع
و بزرگی مانند عظمت و حظ مثل نصیب و بخت و وجاهت
و غنا و آب الاب و اب الام جمعه جدود و اجداد
یقال جددت یا فلان ای صرت ذا جد و فی الدعا
لا ینفع ذا الجد منک الجد ای لا ینفع ذا الغنی عندک
غناؤه و انما ینفعه العمل الصالح و منک معناه عندک
و قوله تعالی جد ربنا ای عظمة ربنا و جد فینا ای عظم
فی اعیننا و یقال جد الشئ ای قطعه و جد النخل ای صرمه
میفرماید عیب تو پوشیده شده است مادامی که یاری
میکند ترا نیکوئی بخت و توافق اسباب دنیوی پس
سعادت بخت و موافقت دنیا موجب مستوری عیوب ظاهر
میگردد خوشا انست که ان اقبال و سعادت وسیع عیب
که مراد از عیب علما از خدا است صرف شود تا بتحصیل
ازین عیب بزرگ خلاص یافته دنیا و آخرت طرف تحصیل حرام

قال علیه السلام اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة

شرح میفرماید شایسته ترین مردم بعفو کردن قادرترین ایشانست بر عقوبت کردن یعنی هر قدر بیشتر قوت و قدرت داری خود را باید بشکرانهٔ این موهبت از قوهٔ غضبیه محفوظ نمائی جهاد در صورتی است که دشمنی در مقابل باشد پر واضح است که بدون معارض و معاند جهاد معلوم نمیشود که تعرف الاشیاء باضدادها و همچنین تا کمال قدرت بر انواع عقوبت نباشد عفو معلوم نمیشود زیرا که شخص بقدرت کاری نمیتواند نماید که آنرا عفو کند پس بعون الله امیدوارم که خداوند رئوف غفور با کمال قدرتی که دارد از اعمال ناشایسته و عقوبت این حقیر بمقدار عفو فرماید بیاذا العفو و الکرم بجاه محمد و عترته الطاهره

وقال علیه السلام السخاء ما کان ابتداء فاما ما کان عن مسألة فحیاء و تذمم

شرح میفرماید سخاوت و بذل مال بمستحقان آن است که

باشد

باشد در ابتدای سؤال پس آنکه باشد بحسب سؤال سائل و اظهار فقر آن از حیاست و ننگ از الحاح و مذمت مردم در اینصورت این نکته را بایستی ملتفت بود که سخای حقیقی در حق عباد عمومی است که محتاج بسؤال نیست در کرم و سخا الحق با وجود خداشناسی از دیگران نامی نباید برد و هر کس این صفت شریفه را شعار خود سازد البته بخدا نزدیکتر است

ای دعا ناکرده از تو مستجاب ٭ داده جان را هر دمی صد فتح باب

ما نبودیم و تقاضامان نبود ٭ لطف تو ناگفتهٔ ما میشنود

هم طلب از تست هم آن نیکوئی ٭ ما کئیم اول توئی آخر توئی

وقال علیه السلام لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل و لا میراث کالادب و لا ظهیر کالمشاورة

شرح میفرماید نیست هیچ توانگری مثل داشتن عقل الحق همینکه عقل داری همه چیز داری عبادت رحمن و اکتساب جنان که از ثروت و مال دنیا اشرف است هم بعقل حاصل میشود

و نیست هیچ فقری مانند نادانی که شخص با دانش هر کار صاحب حزم
باشد از فقرا کس محسوب است و عاقل بیچیز هم اغنی الناس
شمرده میشود و هیچ میراثی مثل ادب نیست که شخص مودب
کانه حق الارث دارد از همه چیز بهره میبرد و نیست هیچ ظهیر و
یاری کننده مثل مشورت کردن در مشورت شرایط [illegible]
که طرف شور باید مرد باشد عاقل باشد دوست باشد
معروف است که از حضرت پرسیدند اگر زن شد حکم مشورت
چه خواهد بود فرمودند آنچه بگوید عکس آن رفتار نمایند
حالا که تا اینجا اجازت فرموده اند ضرری ندارد در شور
طرف مقابل را هیچ محک تجربت نیاری بیا مرد است
که از صفات مردی جز آلت رجولیه هیچ ندارد و همچنین
از قبیل بهلول بسیاری در صورت دیوانگی عقل محض هستند
و ریا دارد دشمنان هستند که بلباس دوست جلوه میکنند چون
شناسائی این جمله خالی از اشکال نمیشود عاقل خوب است

یا هیچ مشورت نکند یا آنچه در مشورت میگوید طرف پرسش سبب
رمز بگوید و اصل مطلب خود را آشکار نکند و جواب را نیز
غور کند که بعقل شخصی خود صحت و علت آنرا بسنجد چنانکه گوید
مشورت کردی پیمبر بسته سر ٭ گفته ایشانش جواب و بیخبر
در مثالی بسته گفتی رای را ٭ تا نداند خصم از سر پای را
او جواب خویش بگرفتی ازو ٭ وز سوالش می نبردی غیر بو
حضرت پیغمبر هر وقت در مجلسی با اصحاب کرام مشاوره
میفرمودند بسته برمعنی مستور و پوشیده مشورت میکردند
که خواص اصحاب ملتفت بوده جواب عرض میکردند دیگران
از حضار ره بوئی نبردند و ابدا پی نداشتند اگر چه از این مصراع
گفته ایشانش جواب و بیخبر ازین وجه هم استنباط می آید
که خود اصحاب هم از آن لطایف اسرار بیخبر بوده اند
علی ای حال غیر را در آن مشاوره مداخله بوده که حدیث را
ذوالوجهین ادا میفرمودند که عرفای اصحاب اطلاع یافتند

ادانی جنان خود را تخمیر و اسقیه لسان را انگاره و ابواب دلها را
اغلاق مینمودند که وارد شده خمروا آنیتکم و اوکوا اسقیتکم
و اغلقوا ابوابکم اما نامحرمان از سر این خبر شده همینقدر را
بمعنی ظاهر میبرند اما در این کلام مبارک نهج البلاغه هم شرائط
و قواعدی برای مشاوره قرار نهیده که شخص عاقل عموما
مشاوره را ظهیر و یاری دهنده خود شمارد چه اگر با دوست
عاقل شور کند حق جواب را کسب نماید این مطلب ظهیر و
ناصر اوست و اگر با دشمن هم مشاوره رود طرح دوستی شود
یا آن دشمن بواسطه این مشاوره در اظهار عداوت تاخیر میکند
و هکذا فواید دیگر نیز متضمن میشود که بوجدانیات مترتب بوده
و نتایج حسنه معلوم خواهد شد اشاره به وقال علیه السلم
الصبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عما تحب شرح میفرماید صبر
دو قسم است یکی صبر و خودداری از چیزی که دوست نداری یکی صبر
از چیزی که دوست داری الحق صبری که دارای اینهمه باشد

موجب قربت حق سبحانه و تعالی و خیر دنیا و آخرت است
کشف پیغمبر خداش ایمان نداد ❀ هر که را نبود صبوری در نهاد
در خبر است که من لا صبر له لا ایمان له همین صبر است که
بد و فقر باید صبر داشت یکی مثلا از رفتن چیزهای ناگوار یکی
از آمدن چیزهای گوارا و مشتهیات نفسانیه وقال علیه السلام
الغنا فی الغربة وطن و الفقر فی الوطن غربة شرح میفرماید توانگری
در غربت وطن شخص است و فقیری در وطن غربت است در تفسیر
حدیث نبوی حب الوطن من الایمان بنا بر اختلاف آن احادیث
الدنیا جیفة و طالبها کلاب و حب الدنیا رأس کل خطیئة
گفته اند زانکه از دنیاست این اوطان تمام هیچ دنیایی که خیر الانام
این وطن مصر و عراق و شام نیست ❀ این وطن شهری است کو را نام نیست
در این مبارک کلام نیز این تاویل جایز است که در این غربت کده دنیا
هر کاه کسی غنای عبادت و رضای خالق معبود تحصیل کند غنی دنیا
و آخرت است که نعم الهیه را فایز شده و هر کاه به عرصه وطن حقیقی

که آخرت است با دست تهی قدم گذارد که در آخرت از اعمال
و عبادات پروردگار در دست چیزی نداشته و فقیر باشد
آن وطن غربت است یعنی سختی و تلخی غربت باو میرسد بعد از
قال علیه السلام القناعة مال لا ینفد شرح سفیر بادیه قناعت
مالی است که فانی نمیشود ❁ کیمیائی ترا بیاموزم
که در اکسیر و در صناعت نیست ❁ رو قناعت گزین که در عالم
کیمیائی به از قناعت نیست ❁ این صفت شریفه پسندیده
اولیا و بزرگانست و کسی که در قناعت و رضا بسر برد
هیچوقت محتاج نمیشود که بواسطه دین فروشی دنیای خود را
معمور دارد و چون ملک آخرت معمور باشد الحق کنزیست
لا یفنی و مالیست لا ینفد و قال علیه السلام المال
مادة للشهوات شرح همچو فرعون مرصع کرده ریش
برتر از عیسی پریده از خریش ❁ او هم از نسل شغال ماده زاد
در خم مالی و جاهی اوفتاد ❁ هر که دید آن مال و جاهش سجده کرد

سجده

سجدهٔ افسوسیان را او بخورد ❁ گشت مستک آن گدای ژنده دلق
از سجود و از تحیرهای خلق ❁ مال مار آمد که در وی زهرهاست
وان قبول و سجدهٔ خلق اژدهاست ❁ هان ای فرعون ناموسی مکن
تو شغالی هیچ طاوسی مکن ❁ سوی طاوسان اگر پیدا شوی
عاجزی از جلوه و رسوا شوی ❁ موسی و هرون چو طاوسان بُدند
پر جلوه بر سر و رویت زدند ❁ زشتیت پیدا شد و رسوائیت
سرنگون افتادی از بالائیت ❁ چون محک دیدی سیه گشتی چو قلب
نقش شیری رفت پیدا گشت کلب ❁ ای سگ گرگین زشت از حرص و جوش
پوستین شیر را بر خود مپوش ❁ غرهٔ شیرت بخواهد امتحان
نقش شیر و آنگه اخلاق سگان ❁ ازین مثال معلوم شد که مال
چطور مادهٔ شهواتست و مضرات آن از چه راهها عاید میشود
و اگر مال را بمصارف شرعیهٔ خود در موقع خدا جوئی برسانی
همینقدر که مضرات آنرا نوشته‌اند فواید آن نیز مرقوم شده است
مال را گر بهر دین باشی حمول ❁ نعم مال صالح خواندش رسول

وقال علیه السلام من حذرک کمن بشرک شرح میفرماید هرکه ترسانید ترا
مثل کسی است که مژده میدهد ترا که در واقع خود آن تحذیر تبشیر است
که چون کسی ترسد عصیان نورزد و ظرف رحمت الهی باشد پس
این ترسانیدن مثل اینست که مژده باو میرسانند وقال علیه السلام
اللسان سبع ان خلی عنه عقر شرح میفرماید زبان سبعی است درنده
اگر باز گذاشته شود بخودش بگزد از هر گزنده و درنده بدتر مقصود
جراحات زبانست که از جراحات سنان سخت تر مجروح میسازند
و از این کلام مبارک یاد آور میشود همانطور که سبع درنده را
مقید و مضبوط باید داشت این گوشت پاره زبان را نیز نباید
باختیار خود گذاشت پس در ضبط زبان کوشیدن از فرایض است
وقال علیه السلام المرأة عقرب حلوة اللبسة شرح اللبسة اختلاط الکلام
بکنایه تشبیه میفرماید زن را بعقربی که مثلا شیرین است نیش
و گزیدن او یعنی فرقی که در زن و عقرب است این است که از
عقرب و نیش او شخص متنفر است ولی از لبسه و اختلاط کلام زن

که منزله

که منزلهٔ لسعهٔ در عقرب و مار است خوشش دارد که حلاوت مزه
والا در مضرات بلکه از عقرب و مار بالاتر شمرده همچنانکه
یار بد مار است هین بگریز از او * تا نریزد بر تو زهر آن زشت خو
یار را از زه بردان رهزن * مرد نبود آنکه افتد زیر زن
وقال علیه السلام الشفیع جناح الطالب شرح میفرماید
شفاعتگر بال شخص طالب است که تا شفیعی نباشد کانه طالب را
بوصول مطلب دست و بالی نیست و موجب حرمان از ایصال مطلوب
میگردد مطالب دنیا و آخرت خارج از این نیست که بواسطه و شفیع
موقع سهولت می‌آید وقال علیه السلام اهل الدنیا کرکب
یسار بهم وهم نیام شرح میفرماید اهل دنیا مانند کاروانی هستند
که سیر دهند ایشان را و آنها در خوابند بخلاف اهل الله و انهائی
که بجز خدا قصدی ندارند همینطور که اهل دنیا در خواب غفلت از دنیا
عبور دارند اهل معنی دیده و بینشی مخصوص دارند که در موقع تقصیه
نه در خواب غفلت * دلا این جهان راست همچون پلیست * ترا در ره

وقال علیه السلام فقد الاحبة غربة شرح میفرماید نیافتن
دوستان غربت است جائی که هیچ دوست یافت نشود
وشخص تنها بماند عبارتست از جانه اخرت چاره آن است
که خدا را بعمل خیر و استدعای تفضل دوست خود قرار بدهی که
دوستی خدا مثل دوستی دیگران نیست که شخص را تنها و غریب
بگذارد و در اخبار صادقیه مرقوم است که یکی از تلامذهٔ آنحضرت
در مسائلی که از آنحضرت تعلیم گرفته و عرضه میدارد میگوید رأیت
کل محبوب یفارقه حبیبه عند الموت فصرفت همی الی من لا یفارقنی
بل یونسنی فی وحدتی وهو فعل الخیر وهو فی قوله تعالی ومن
یعمل خیرا یجز به بعد از این فصل که آن شاگرد حضرت صادق
علیه السلام برای آنحضرت بیان نمود حضرت فرمودند احسنت
نیکو گفتی اکنون در این مختصر فرمایش مقصود حضرت علیه السلام
عبرت وتنبیه ارباب غفلت است که دوستان بی اعتبار را
تنها و غریب میگذارند پس تدارک دوست حقیقی نماید که تنها و غریب باشید

وقال

وقال علیه السلام فوت الحاجة اهون من طلبها الی
غیر اهلها شرح مقصود از سؤال و منتهی طلب حاجت است از نا اهل
الهون بالضم والهوان بالفتح خواری وحقارت یقال
اهانه استخف والاسم الهوان والمهانة یقال رجل فیه مهانة
ای ذل وضعف واستهان به استحقره والاهانة التحقیر
استحقره اینجا از معنی استحقار استعاره شده واست یا آسانی
میفرماید فوت کردن حاجت آسانتر است از طلب نمودن آن
بغیر اهلش یعنی وقتی که لابد شود شخص بطلب حاجتی از نا اهل
آسانتر آنست که بالمره آنرا ترک کند و فوت حاجتش
دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر که رحیم است و کریم است و غفور است و ودود
قال علیه السلام لا تستحی من اعطاء القلیل فان الحرمان
اقل منه شرح حیا مکن از دادن چیز اندک پس بدرستی که
محرومی و نومیدی کمتر است از آن کنایه از این است که هر قدر
مقدور باشد کم یا زیاد هر چه در قوه داری از انفاق مضایقه منما

دیگو چون کم بود حیا کردم و ندادم که هر قدر کم باشد از آنکه
در حرمان کمتر نیست بسا میشود طرف مقابل بدیناری هم
مستحق است پس نباید محروم داشت وقال علیه السلام
العفاف زینة الفقر شرح میفرماید پاکدامنی و عفت داشتن
زینت درویشی و فقر است این مطلب را اشارت دارد
که در بیچیزی و سختی روزگار که مقام اضطرار است هرگاه
حفظ پاکدامنی و عفت نماید پسندیده و زینت شخص است
که باید آنکس اسباب خودداری شده اما چون کار بجای سختی
رسد دیگر آنجا غیر از اینکه شخص پناه بخلاق قادر و حافظ
برد و متوکلا علی الله باشد دیگر چاره نیست و در مضایق
و سخت بودن کار هر قدر سخت باشد چون پناه بخدا
جوید آن قادر بیچون بخوشی کفایت فرماید که او
ارحم الراحمین است این بنده شرمنده در انموارد در
ندارد این است که از هر بابت جز خدا توکلی ندارد و لعون الله

علی الله فی کل الامور توکلی و بخمس اصحاب العبا توسلی محمد المبعوث و بنته
و فاطمة الزهراء و المرتضی علی وقال علیه السلام اذا لم یکن
ما ترید فلا تبل کیف کنت شرح تبل من الابالة والابالة
من المبالاة و المبالاة بمعنی الحزن میفرماید چون نشاید
آنچه اراده کردهٔ از آرزوها پس محزون مباش که چگونه
میباشی تو یعنی حافظ تو تا کی غم کار جهان خوری بیا رغم مخور
که جهان نیست پایدار مقصود این که چون دنیا پایدار نیست
آرزوهای دنیویه نیز ثباتی ندارند که اگر چیزی بخواهی
و تو نرسد آنرا موجب تاسف و اندوه قرار دهی
وقال علیه السلام لا تری الجاهل الا مفرطا او
مفرطا شرح میفرماید یعنی جاهل را اگر از حد درگذرنده
یا تقصیر کننده چه افراط در لغت بمعنی از حد تجاوز کردن
و تفریط داشتن و فهماندن بزرگ نمودن باشد اینجا
بطور کنایه این مطلب را اشعار دارد که جاهل هم زیر بعض

هم در تکبر از حد تجاوز میکند که موقع تقصیر میشود بر خلاف عاقل
که بحد اعتدال میرود و خیر الامور اوسطها را بهمه وقت منظور
میدارد این عنوان در حق جاهل شبیه آنست که کسی نظر تو
جهال و مردم نادان در امور مفرط نباشد و بعقل و تدبیر

وقال علیه السلام اذا تم العقل نقص الکلام

شرح میفرماید چون بحد کمال رسید عقل و خرد نقصان
یافت کلام که تکمیل عقل مستلزم کم گفتن باشد در
فواید خاموشی بسیار نوشته اند که صاحب شرح آورد
ولی هر کس هر قدر در اینمورد نوشته باشد این فرمایش
حضرت دارای همه آنها هست والحق نظر این فرمایش
از قوه بشر خارج باشد وقال علیه السلام

الدهر یخلق الابدان ویجدد الآمال ویقرب المنیه
ویباعد الامنیه شرح میفرماید روزگار کهنه میدارد
بدنها را و نو میکند آرزوها را و نزدیک میکند مرگ را

و دور

و دور میدارد امنیت و راحت را چون این فقره روزگار
بامتحان رسیده و شب و روز در این کار است چاره
آن باشد که پیری ظاهر را بصفای ایمان جبران کنی
وقتی که نور ایمان باشد بدن خواه کهنه شود یا مندرس
یا منهدم مساویست و این نور ایمان ترک از روحها
حاصل میشود در بیان معنی آیه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
و آیه و من نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون و در بیان
تفسیر آیه الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات الی آخر
هذه الآیات المبارکه که شرح متعرض این مطلب است
برخی از آن ابیات استشهاد میشود * آن رخی که تاب او بد ماهوار
شد به پیری همچو پشت سوسمار * و آن سر و فرق گش شعشع شده
وقت پیری ناخوش و اصلع شده * وان قد رقصان او چون سنان
گشت در پیری دوتا همچون کمان * برف گشته موی همچو پر زاغ
واز تشنج روی گشته داغ داغ * رنگ لاله گشته رنگ زعفران

زور شیرش گشته چون زهرهٔ زنان ❖ چشم چون نرگس شده زرد و مرده
گرمی اعضا شده افسرده ❖ آنکه مردی در بغل کردی بفقر
می بگیرد مس بغل وقت شدن ❖ این خود آثار غم و درد گرسنه
هر یکی زینها رسول مرگ هست ❖ لیک اگر باشد طبیبش نور حق
نیست از پیری و رنج انقصار دق ❖ سستی او هست چون سستی مست
کاندر استیش رشک رستم است ❖ گر بمیرد استخوانش غرق ذوق
ذره ذره اش در شعاع نور شوق ❖ وانکه نورش نیست کی باغی
که خزانش میکند زیر و زبر ❖ گل نماند خارها ماند سیاه
زرد و بیمار آمده چون زعفران ❖ تا چه زلت کرد این باغ ای خدا
که از و این حلها کرده جدا ❖ خویش را دید و دید خویشتن
زهر قتال است هین ای ممتحن ❖ شاهدی کز عشق او عالم گریست
عالمش میراند از خود جرم چیست ❖ جرمش آنکه زیور عاریه
کرد دعوی کین حلل ملک منست ❖ وا ستانیم آنکه تا داند یقین
خرمن آن ماست خوبان خوشه چین
قال علیه السلام من نصب

و من فاته تعب **شرح** النصب بفتحتین درد و زحمت و شغب و تعب
یقال نصب ای تعب بابه طرب و بوناصب ای ذو نصب
میفرماید کسی که فیروزی یافت بانچه مراد او بود از متاع
دنیا رنجور شد بجهة حراست و زیاد نمودن آن و کسی که
فوت کرد متاع دنیا را رنج و زحمت کشید بر یافتن آن
و بواسطه عدم مراد بفقر و فاقه مبتلا شد کنایه از این است
که این دنیای دنی در غنا و فقرا اهل خود را از زحمت دارد
و بالاخره هم در حق فریفتگان خود وفائی نماید
پس در طلاق دنیا مردان خدا همت کنند و خود را
از رنج و زحمت که در مت و غیب دنیا فرمود آسوده نمایند
دعوی همت کسی کند که گر او را ❖ جان بلب آید ز لال خضر نوشد
در نظر سنبله حلیه جامهٔ مصرش ❖ خرقه کند اصحاب جامه پوشد
خاک در خانقاه فقر و قناعت ❖ کرد و عالم خرد از رو نفروشد
و قال علیه السلام من نصب نفسه للناس اماما

فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه
ومعلم نفسه ومؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس ومؤدبهم
شرح در این فرمایش مبارک حضرت شاه ولایت صلوات الله
وسلامه علیه هم تنبیه ارباب غفلت است یعنی کوشش در پیشوایی
و برتری جستن بر مردم لازم نیست چیزی که برای همه کس از همه چیز
لازمتر باشد تعلیم و تأدیب نفس است خاصه برای آنکه خود را
پیشوای مردم ساخت ❁ واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون بخلوت میرسند آن کار دیگر میکنند ❁ گوئیا باور نمیدارند
روز داوری ❁ کاینهمه قلب و دغل در کار داور میکنند ❁ جنید بغدادی
میگوید النعمة العظمى الخروج عن النفس لان النفس اعظم حجاب
بینک وبین الله ❁ نفس از پی جاه و عزت شد ❁ یکی ذلیل النفس از
هونا لا تسد پس کاری باید که در ذیل این آیه شریفه قرار یافت
و عباد الرحمن الذین یمشون على الارض هونا پس چون اخلف
بزرگی و ریاست و پیشوائی طالبند حضرت صلواة الله وسلامه علیه

باین زبان

باین زبان میفرماید کسی که بلند کرد خود را و نصب نمود نفس خود را
برای مردمان پیشوا یعنی خود را بزرگ مردم قرار داد بر او
واجب است که شروع و ابتدا کند بتعلیم نفس خودش از
تعلیم غیر خودش اما رعایت این مطلب واجب است که تعلیم
موافق قانون شریعت مطهره نبوی صلی الله علیه وآله وسلم باشد
تا تعلیم غیر خودش بسیرت و فعل جمیل خود او باشد پیش از کردار
او بزبان و آموزگار نفس خود و ادب کننده آن بتحصیل
پسندیده و مکارم اخلاق بتعظیم و تکریم احق و سزاوارتر است
از آموزنده مردم و ادب کننده ایشان **قال علیه السلام**
نفس المرء خطاه الی اجله **شرح** میفرماید نفس زدن مرد گام
و قدم زدن اوست بسوی مرگ او یعنی هر روز و هر دقیقه
مرگ نزدیکتر میشود پس در تدارک آن غفلت و تساهل مکنید
ثم قلیل النوم مما یهجعون ❁ باش در اسحار از مستغفرون
اندکی صرفه بکن از خواب و خور ❁ ارمغان هر ملاقاتش ببر

وتدارک برگ در این سفر مرگ که برای تقدم نفس نزدیک میشود
این است که درکلام الله مجید میفرماید ان المتقین فی جنات وعیون
آخذین ما آتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا
من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون درشرح مثنوی
جلد اول من مؤلفات الحقیر الفقیر که باسم مبارک حضرت اقدس
اعظم امین السلطان مدظله العالی تسمیه وترجمه وتقدیم شده
درشرح این بیت تفسیر این آیات مبارکه اینطور بقلم رسیده
که تحقیقا پرهیزکاران در بهشتها وچشمه سارهای خوش مستقرند
جنات لفظ جمع میفرماید که درواقع بهشت موعود تنها نیست
بلکه خدا در هر عالم برای هر کس بقدر احوال بحسب اعمال
وفعال بهشتی آرایش میدهد چنانکه این عبارت بلفظ ماضی
وحال واستقبال هر سه از ازمنه ثلاثه خوانده شود حالا
مستقر بودند حالا مستقر هستند بعد از این هم مستقر خواهند بود
که خدا اسم ایشانرا درجنات خواسته وجنات جایگاه آنهاست

درحالتی که آخذ باشند متقین ونایل آیند بچیزهای عطا شده
از پروردگار خود را قال القاشانی ان المتقین ای الذین
تجردوا عن تعلقات الطبیعیه وصفات النفس البهیمیه فی جنات
الصفات وعلومها آخذین ما آتاهم ربهم من انوار التجلیات
الصفات انهم کانوا قبل ذلک تحقیقا متقیها پیش از رودن
در بهشتها قال القاشانی ای قبل الوصول الی مقام تجلیات
الصفات محسنین فی مقام العبادات والمعاملات
والاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه
فانه یراک کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون این آیه کریمه
تفسیر احسان این طایفهٔ علیه محسنین را مینماید در یهجعون
ما زایدات الهجوع النوم ویهجعون جمله خبر است از برای
کانوا تقدیر کلام کانوا متقیها قلیلا من اللیل ای فی
طایفهٔ من اللیل ما نمی‌خسبیدند ویا خود ما مصدریه است
که تقدیر ان کانوا فی طایفهٔ قلیلة من اللیل هجوعهم ولفظ هجوعهم

باین تقدیر مرفوع میشود زیرا از واو کانوا بدل میشود یا خود
با موصول باشد ای الذین یهجعون فیه و بالاسحار هم یستغفرون
دیگر این طایفه علیه در سحرها استغفار مینمایند بان وجه که
کانه تمام شب را از انها چندین جرایم ظاهر آمده و اما اتیان قول
و کانوا قلیل من اللیل الاحتجاب ما یغفلون عن السلوک
و بالاسحار ای اوقات طلوع انوار التجلیات و انقشاع
ظلمة صفات النفس یستغفرون ای یطلبون الانوار
التی تستر صفات النفس پس صاحب منظومات معنویه میگوید
که از یهجعون قلیل النوم باش یعنی از آنها که نامند کسی باز
کم نوم تر و از انها باش که در سحرها استغفار نمایند
تقلیل خور و خواب نموده بمقداری برگذار تا در روز سحر
برای تو دستاویز باشد الحاصل حضرت یعسوب الدین
صلواة الله وسلامه علیه در این فرمایش میفرماید بما نطور که قدم
بجانب مقاصد سیر و دو طی مراحل مینماید نفس انسانی نیز بجانب مرگ

عزیمت نموده در حرکت است و طی ساعات و دقایق ایام
و شهور مینماید و بوقت مرگ نزدیک می آید و این تشبیهات
معقول و عالی چه اقسام سبعه تشبیه بدیعیه در اول ابیات
باجمال عرض شده ولی این تشبیه نفس بقدم در طی اوقات
معنوی و نیکو تشبیهی است برتر و عالیتر از علم بدیع و دیگران هم
ازین جمله تشبیهات مصنوعه دارند از جمله این بیت که گفته اند
این خط جاده ها که بصحرا نوشته اند ❊ یاران رفته از قلم پا نوشته اند
سنگ مزارها همه سرنبشته هاست ❊ کز آخرت بمردم دنیا نوشته اند
ولی الحق این تشبیه در فرمایش حضرت صلواة الله وسلامه علیه
بی نظیر و خارج از قوهٔ تحصیلیه بشریه و تقریر و تحریر است
روحنا و جسمنا له الفداء **وقال علیه السلام**
کل معدود منقض و کل متوقع آت ان الامور اذا اشتبهت
اعتبر آخرها باولها **شرح** ازین فرمایش مبارک چنان
معلوم میشود که هر کار پوشیده را بایستی قیاس داشت

مثلا دو نفر با یکدیگر مطلبی را پوشیده و محرمانه صحبت دارند بقرینه
و قیاس اگر فرح و انبساطی از حالت آنها ظاهر آید معلوم میشود
در آن صحبت بوی خیری میزنند و اگر تشویش حالی پدید شود با کم
اخفا و اظهار ننمایند مفهوم میگردد آن صحبت را مکروه روی داده امر
پس با این قاعده بدایت امر معلوم و ظاهر شده که شمرده شده
بر آینده است مثلا ایام شهور و سنین معدود است
که هر ماهی سی روز و یا هر سالی فرضا سیصد و پنجاه و چهار
روز است اول هر ماه یا سال که ظاهر شد بدیهی است
که آخر آن ماه و سال هم خواهد رسید که آن آخر سال
و ماه محل انتظار است و خواهد آمد اینجا در فرمایش حضرت
از معدود مقصود عمر و از متوقع و محل انتظار مرگ را
تفسیر نوشته اند و از ان الامور بعد علت میشود تا شه
که میفرماید هر شمرده شده بحصول میرسد و هر چشم داشته شده
در موقع وصول می آید بعلت اینکه کارها چون نوشته شده بود

اعتبار

اعتبار کرده میشود آخر آن با اول این فرمایش مبارک
تفسیری است برای حدیث شریف لدوا للموت
وابنوا للخراب که ابتدای بنای عمارتی پایان
و خرابی آنرا بچشم بصیرت ببینند و روز مرگ طفل نو رسیده را
بار شناسند فاعتبروا یا اولی الابصار هر گاه
در مرگ شکی نیست این غفلت از خدا چیست در حدیث
قدسی میفرماید عجبت لمن ایقن بالموت فکیف یضحک
عجبت لمن ایقن بالحساب فکیف یجمع المال

هر که اول بین بود اعمی بود ❁ هر که آخر بین چه با معنی بود
هر که اول بین کرد پایان کار ❁ اندر آخر او نگردد شرمسار
حکم چون بر عاقبت اندیشی است ❁ پادشاهی بنده درویشی است
عاقبت بینان بود اهل رشاد ❁ در نگر والله اعلم بالسداد

و من خبر ضرار بن ضمرة الضبائی عند دخوله علی معویه
و مسالته عن امیر المومنین علیه السلام قال فاشهد لقد

راتبة فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل سدوله وهو قائم فی محرابه
قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین ویقول
یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت لا حان
حینک هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثا
لا رجعة فیها فعیشک قصیر وخطرک یسیر واملک حقیر آه من قلة الزاد
وطول الطریق وبعد السفر وعظیم المورد **شرح** این کلام از خبر
ضرار بن ضمرة الضبائی است در بعضی از نسخ ضمره را حمزه نوشته اند
در هر صورت نام است منسوب بضبا که قبیله و محل اوست
نزد داخل شدن او بسوی معاویه و پرسیدن معاویه از او
از حالات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه
بتفصیلی که این شخص برای معاویه از حضرت بیان میکند و گفته
در آن بعقل قاصر مولف فقیر میرسد که عبارت بعرض میرود
یکی آنکه این گریه و مناجات حضرت بدرگاه حضرت رب العزة
اگرچه بخشش الهی است و اسرار معنویهٔ آنرا کسی الا ذات کنه خود جناب میگوید

میان عاشق و معشوق هم بسیار است چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
ولی از این مطالب گذشته در این موقع این گریه و مناجات
باسلوب حکیم بوده و آن شخص نیز بقاعدهٔ اسلوب حکیم بیان
نموده و اسلوب حکیم آنست که شخصی عالم مردمی لئیم را ارشاد
و نصیحت قصد نماید و برای محاض نصح بایشان آنها خود را هم
ادخال نموده نصیحت را اولا بنفس خود گوید و نفس خود را محل خطاب دارد
و با آنها تعریض نماید تا بقاعده این اسلوب با آنها کلام حکیمانه را
اظهار دارد کما ورد هذا الاسلوب فی القرآن قال الله
تبارک و تعالی فیه حاکیا عن حبیب النجار و ما لی لا اعبد
الذی فطرنی و الیه ترجعون در آن زمان که حبیب نجار
بقوم انطاکیه رسلی را که از جانب حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام بوده رسیده و از بازار بیرون آمده با آنها
و در ارشاد کمال تلطف مراد نموده اولا نفس خود را در معرض
نصیحت ادخال داشته با آنها علی وجه التعریض والتصریح

گفت چه چیزست برای من که عبادت میکنم آنچنان قادر خدائی را
که مرا از نیست هست کرده حال اینکه جمله شما بآنحضرت راجع هستید
اما مقتضای ظاهر این بود که و ما لکم لا تعبدون الذی فطرکم
والیه ترجعون پس این قاعده را در بعض از محاص فصیح عربی جاری میفرماید

خواهی این معنی شود بر تو عیان ❋ مالی لا اعبد از قرآن بخوان
میکند تعریض آن مستکبران ❋ که بر ایشان بندگی آید گران
تا ز راه بندگی آگه شوند ❋ بگذرند از بی رهی و ره روند
همچنین واصل نشسته پیش یار ❋ می کند از هجر نالشهای زار
تا شود محجوب و محروم از وصال ❋ واقف از هجران پر رنج و ملال
روی برتابد ز ذل احتجاب ❋ زود بشتابد بسوی حسن المآب

یک نکته هم اینست که طلاق بسته بنکاح است یعنی مثلا تا کسی زنرا
در حبالهٔ نکاح او نباشد طلاق میگوید اینجا که حضرت فرموده اند
قد طلقتک چه وقت دنیا را بنکاح در آورده بودند که اینجا طلاق
میفرمایند جواب فقیرانه نکاح دنیا عبارتست از آمدن بدنیا

چه هرکس

چه هرکس بدنیا آید گانه دنیا را بنکاح آورده و طلاق دنیا عبارتست
از ترک دنیا در احادیث شریفه نیز دنیا و آخرت را ضرتان
فرموده که دو زن در یک شوهر باشد الحاصل ضرار صدائی
در جواب معاویه از حالات حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
صلوات الله وسلامه علیه بیان کرده گفت پس گواهی میدهم
تحقیق دیدم آنحضرت را در بعضی از مواضع وقوف و در حالتیکه
فرو گذاشته بود شب پردهای خود را و این کنایه است از ظلمت
یعنی دیدم آنحضرت را در شب تار وقتی که ایستاده بود در محراب
عبادت خود قائم و از کثرت اندوه محاسن خود را بدست گرفته بود
جنبش و بی ارامی میکرد مثل بی آرامی شخص مارگزیده و گریه میکرد
همچو گریه غم رسیده و میفرمود ای دنیا ای دنیا البته رجوع کن از من
و دور شو و رجوع کن بسوی خود و بخود مشغول باش این تکرار ندا
از جهة تاکید است و هر دو جار و مجرور متعلق بفعل محذوف است
و در این تقدیر است که ارجعی عنی الیک اما سبب فریب دادن من

پیش آیی و خود را بمن بنمائی یا بسوی من آرزومندی نمائی و بطلب
بر سیجری نزدیک مباد بمن وقت فریفتن و غرور تو دور است این طمع که بر
فریب دهی غیر مرا هیچ حاجتی نیست مرا در متاع بی ثبات تو در هیچ امری
از امور تحقیق دادم ترا سه طلاق که هیچ رجوعی نیست مرا در طلاق
پس عیش تو کوتاه است و قدر بزرگ تو کم و امید تو خوار آه از کمی توشه
و درازی راه و دوری سفر و قرارگاه و بزرگی جای فرود آمدن خطاب
درین فصل اگرچه متوجه است بدنیا اما فی الحقیقه خطاب و عتاب
با نفس است و نهی کردن او از شهوات دنیا و عدم اغترار او
بلذت این سرا **ومن کلام له علیه السلام** عند مسیره الی الشام
للسائل لما سئله اکان مسیرک الی الشام بقضاء من الله و قدر بعد کلام طویل
هذا مختاره والذی فلق الحبة و برء النسمة ما وطأنا موطئا و لا هبطنا وادیا
الا بقضاء و قدر مه ایها الشیخ لقد عظم الله اجرکم فی مسیرکم و انتم
سائرون و فی منصرفکم و انتم منصرفون و لم تکونوا فی شئ من حالاتکم
مکرهین و لا الیها مضطرین فقال علیه السلام ویحک لعلک ظننت قضاء لازما

و قدرا حاتما و لو کان ذلک کذلک لبطل الثواب و العقاب
و سقط الوعد و الوعید ان الله سبحانه امر عباده تخییرا و نهاهم
تحذیرا و کلف یسیرا و لم یکلف عسیرا و اعطی علی القلیل کثیرا و لم یعص
مغلوبا و لم یطع مکرها و لم یرسل الانبیاء لعبا و لم ینزل الکتاب للعباد
عبثا و لا خلق السموات و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین
کفروا فویل للذین کفروا من النار **شرح** از کلمات مبارکه حضرت
علیه السلام است وقتی که بشام تشریف فرما میشدند مرسائلی را
چون سوال کرد از آن حضرت ایا هست رفتن تو بجانب شام بقضا
از جانب خدا و بقدر او بعد از طول کلام که این کلمات ما حصل
و منتخب و برگزیده است از آن حضرت فرمود بحق آن خدائی که
بشکافت دانه را در زیر زمین و آفرید بنی آدم را از کتم عدم قدم
نزدیم در هیچ موضع قدم و فرود نیامدیم در هیچ وادی در این سفر
با مردم عالم مگر بقضا و قدر پروردگار عالم بعد از استماع این سخن آن
مرد شامی گفت نمی بینم برای خود مزدی در این سفر پر خطر زیرا که ثواب

مترتب میشود بر امور اختیاریه نه بر امور اجباریه آنحضرت فرمود
مکو خاموش باش ای شیخ هر آینه بزرگ و بسیار کرده خداوند
مزد شما را در رفتن شما در آن حال که میرفتید و در بازگشتن شما در
وقتی که باز گردیدید و نبودید در هیچ چیز از حالات خود باکراه و جبر
و بجانب آن مضطر و مجبور نشده کمان سایل شامی کفت چکونه
چنین باشد و حال اینکه قضا راند ما را بسوی آن پس آنحضرت
علیه السلام فرمود ویحک و این کلمه ایست که در وقت ترحم
کویند همچنانکه ویل کلمه ایست که در وقت عذاب کویند یعنی خدا
بر تو رحم کند ای مرد از این سخنهای تو و ترا بیامرزد شاید
کمان برده قضای لازم و قدر حتم چنانچه قضا و قدر بسوی
این اراده تو باشد ثواب و عقاب در میان نمی ماند و ساقط
میشود وعده ابرار و وعید اشرار که آن ثواب و عقاب است
بدرستی که خداوند تعالی امر فرموده بندکان خود را از روی اختیار
دادن و مخیر داشتن و نهی نموده ایشان را از روی ترسانیدن

مخیرا

چون این کتاب مستطاب نهج البلاغه و کلم عالیه حضرت یعسوب الدین
امام المتقین قاطع الکفر ایمان الیقین مجیر العاصین امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه منسوب است
بعد هم فقط مختصا نوشته و جسارت ورزیده حالت حالیه
خود را در خانه زادی با کمال تشکر و دعاکوئی نظیره این حکایات
دیده از همت عمیم جبلت کریم شاه اولیا علیه من الصلوات
انماها و من التحیات ازکاها طمع دارد که قبل از اتمام
شرح و انجام این خدمت در ازاء همین قلیل که ترجمه
دلیل است خریداری خداپرست چون خداوند شهنشاه
اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاه اسلام
ذو القرنین ملک الملوک ناصر الدین شاه خلد الله
ملکه و سلطانه بقرون متوالیه مؤید و بیاری شاه اولیا
منصور و مؤید است الهام فرماید که الان نا نوشته بهاشان نقد
تا انشاء الله بحسب نعمت و وسعت بانجام آن که یادگار نفیس

از این دولت جاوید شوکت و این عهد فیروز همایون
من افاضل عالم و خداپرستان خواهد بود سزاواری حاصل آید.

حکایت در چهار مقاله عروضی نوشته است دبیری
و خبرنویسی دقایقی دارد و صنعتی است شریف که منشی را [illegible]
در خدمتگذاری و ولی‌نعمت پرستی از عهده ولایت حفظ
کلام الله المجید آیتی بیرون آید و صاحب این صنعت نکو را
فراغتی باید که بنکات مطالب بزرگ و شیرینی بدیع و فصاحت
سخن راند یکی از پادشاهان قدیم باسکافی منشی رسالی گو
فرمود تا فرمان و نامهٔ یکی از دول صادر نماید اسکافی
یادداشت نموده بخانه رسید امتثال امر همایون نمود
درین نگارش نامه فرمایشی که غرق بحر فکرت و اندیشه بود
تا صلاح دولت و ملت را بیک کلمه انجام و ایجاد نماید
خادمه‌اش رسید و گفت درخانه آرد لازم است دبیر
باندازه فکرش از هم گسیخت که در نامه نوشت خانه آرد

لازم است

لازم است که خود تلفت قباحت آنچه نوشته نماید چون
نامه بسلطان رسید این کلمات را از سخن بیگانه دید و حقیقت
حال پرسید و کما هو حقه دانست اسکافی را رحمت آورد
و چندان شفقت کرد که دیگر او را از قبیل کلمات بگوشش رسید
و آن نکات شریفه دین و دولت را متروک ندارد و گفت
اول این نامه را تا آخر آن بدرجه رجحان است که سوره
مبارکه قل هو الله را بکلام فصحای عرب

الحمد لله المتعال نیر اقبال طالع است و رعایا و برایا در عهد
امن و امان و کمال آسایش و وسعت بدعای وجود مبارک
مشغول خانه زادین خانه زاد دقیقی عنوان نگار نیز که علی در
رسائل خاصه همایونی الحمد لله بانواع مرحمت و احترام کاملا نیز
نایل است تشکر عبیدانه انشاءالله توفیق انجام می‌دهد بلهو العظیم

شه ناصردین که مهر و مه برده اوست — تا خیمه مشتری برافراز ده اوست
گر بر خرد امین سلطان شهست — نبود عجبی که دست پرورده اوست